

فرهنگ استقلال ، فرهنگ و ابستگی

و

وظایف امروز ما در تورکمنصحرا

بخش اول: نگاهی به فرهنگ سیاسی گذشته ملت تورکمن (فرهنگ استقلال و فرهنگ وابستگی):

نیاکان ما از جمله اقوامی بوده که از دیرباز زندگی آزاد و مستقل در سرزمین خود را بر هر چیزی ترجیح میداده اند. ضرب المثل معروف ؛ آج باشیم، دینچ باشیم؛ (بگذار گرسنه اما آزاد باشم) شعار اصلی و پرچم رهنمونشان بوده که از اعماق هزاره ها تا به امروز چون میراثی مقدس حفظ کرده اند. تا آنجا که حافظه تاریخ بیاد دارد، نیاکان ما هیچگاه بدون مقاومت تا آخرین رمق و با تمام توش و توان خود، یک وجب از خاک خود را به استیلاگران بیگانه ندادند.

کروش هخامنشی پس از آنهمه تجاوز و استیلاگری تا مصر، در نهایت در کنار رود جیحون که در آنوقت از سرزمین تورکمنستان عبور کرده و در ولایت بالکان به دریای خزر میریخته است، توسط شیرزن ؛ ساکا؛ (ماسساگت) بنام شاهزاده؛ تومارخانم؛ از پای در می آید و آرزوی نفوذ به اعماق تورکمنستان را با خود به گور میبرد. اسکندر مقدونی بر سر راه خود در راه جهانگشایی سیری ناپذیرش، در مرزهای تورکمنستان، در مقابل مدافعات قهرمانانه نیاکانمان یعنی داهه ها و سارماتها (پدران تورکمنهای تکه و يموت امروزی) به توقف اجباری و همزیستی بصورت فدراتیون تن میدهد و تقاضای راه گذار به سوی هندوستان از طریق تورکمنستان را میکند.

در سال 1221 میلادی زمانیکه قشون چنگیزخان به اورگنچ پایتخت خوارزمشاهیان می رسد، علیرغم روحیه تسلیم طلبی سلطان محمد خوارزمشاه، تورکمنها تحت رهبری جلال الدین به دفاع بسیار سرسختانه پرداخته، سرزمینی به پهناى اورگنچ تا نیشابور را به صحنه نبرد تبدیل میکنند. هرچند بر اثر این جنگ تدافعی تقریباً تمامی شهرهای بزرگ ویران و از هر دو طرف کشته های زیادی برجای میماند، اما در عوض گویا چنگیزخان مجبور میشود استقلال بخش جنوب و جنوبغربی تورکمنستان را به رسمیت بشناسد. زیرا ضمن مذاکرات بین نمایندگان تورکمن و نمایندگان تزار در آستانه جنگ گوک دپه در سال 1881 نماینده تورکمن ؛ دنقما سردار؛ میگوید که: " استقلال این سرزمین را چنگیزخان به رسمیت شناخته، شما نیز باید به رسمیت بشناسید". پس از حمله چنگیز نیز علیرغم اینکه تورکمنستان تقریباً از سکنه خالی میشود اما مردم پراکنده و پریشان به زودی خود را جمع و جور کرده حکومتهای محلی کوچکی در ؛ دورون؛ ، ؛ نوسای؛ ، ؛ ماری؛ و خيوه (حکومت ازبک-تورکمن) برقرار میکنند. اینک با نمایندگان فرهنگی و سیاسی مفکوره استقلال طلبانه ولو به اختصار آشنا میشویم :

پس از ویرانگریهای چنگیزخان در تورکمنستان، بیش از دو قرن طول میکشد تا تورکمنها دوباره با هویت یک خلق مستقل در صحنه تاریخ فعال شوند. پس از چنگیزخان در دوران فرزندان او و بویژه در دوره تیموریان که در پیشرفت علم و ادب جایگاه ویژه ای در تاریخ دارند آبادانی به تورکمنستان باز میگردد. شهرهای ماری، اورگنچ، نوسای، آنو و ابیورد دوباره رونق میگیرد. هویت یابی جدید تورکمن و در حقیقت شکل گیری ملت تورکمن به مفهوم امروزی با ویژگیهای زبان و فرهنگ خود آغاز میگردد. بنا به ارزیابی مورخین شوروی سابق این پروسه در قرن 15 میلادی به پایان میرسد. از اواخر قرن 15 و اوایل قرن 16 میلادی شخصیتهایی چون ؛ دانا آتا؛ و ؛ سالیربابا قولالی اوغلی؛ نوشتن تاریخ تورکمن و احیاء اساطیر باستانی مان چون ؛ اوغوزنامه؛ را آغاز میکنند. در قرن 17 میلادی با توصیه و تقاضای نمایندگان تورکمن، حاکم دانشمند خيوه ؛ ابوالغازی خان؛ کتاب معروف خود ؛ شجره تراکمه؛ را می نویسد که در آن به حضور تورکمنها از 5000 سال پیش در آن سرزمین اشاره میکند. در اواخر همین قرن شاعر و اندیشمند تورکمن ؛ نورمحمد عندلیب؛ با نوشتن و بازآفرینی بسیاری از داستانهایی قدیمی و منظومه های ؛ عمادالدین نسیمی؛ و ؛ اوغوزنامه؛ این نهضت معنوی را به سطح بالاتری ارتقاء میدهد. در نیمه اول قرن 18 میلادی ؛ دولت محمد آزادی؛ علاوه بر ادامه این راه، با نوشتن کتاب و عظم آزاد خود در حقیقت قانون اساسی یک دولت متمرکز تورکمن بجای حکومتهای کوچک محلی را پی ریزی میکند. در نیمه دوم همین قرن شاعر ملی و اندیشمند بزرگ ملت تورکمن ؛ ماغتمقولی فراغی؛ با درک ضرورت زمان، علاوه بر شرکت فعال در عرصه حیات سیاسی- اجتماعی ملت خود، دست به یک انقلاب ادبی نیز میزند. یعنی بجای زبان سنتی و رسمی ؛ چاغاتانی؛ که فهم آن برای عامه مردم تورکمن بسیار

مشکل بود، با بهره گیری از زبان توده مردم و بویژه با تکیه بر ادبات فولکلوریک بسیار غنی مان، زبان مدرن تورکمنی را پایه گذاری کرد. این در حقیقت و در عین حال یک انقلاب سیاسی نیز بود. زیرا باعث آشنایی هرچه بیشتر توده مردم با مسائل سیاسی و اجتماعی دوران خودشان گردید. این مکتب ماغتیمقولی را دیگر نمایندگان فرهنگ و ادب تورکمنی چون کمینه، سیدی، ملانپس، شابنده، ذلیلی و دیگران ادامه دادند و تا امروز نیز ادامه دارد و ارتقاء می یابد.

ایده اصلی و مرکزی همه این نمایندگان نهضت فکری عبارت از "تشکیل یک دولت متمرکز، ملی و مستقل تورکمن در سرزمین باستانی‌شان، تورکمنستان" بوده است که ما آنرا؛ فرهنگ استقلال؛ نامیده ایم. حال قدری نیز با نمایندگان سیاسی این نهضت آشنا می‌شویم. در اینجا مقدمتاً باید افزود که بنا به گواهی تاریخ، نیاکان ما بنیانگذاران نخستین دولتهای عدالت گستر، دموکراتیک و متکی به قانون جهان بوده اند. دولت پارت (اشکانیان) که نخستین دولت فدرال شناخته شده در تاریخ جهان می‌باشد بدست نیاکان ما تورکمنها و در محل؛ اشک آباد؛ پایتخت آنروزی و امروز تورکمنستان بنیانگذاری شده است. دولتهای سلجوقی، صفوی (تا زمان شاه عباس) و قاجار که بدست تورکمنها و تورکان آذربایجانی تأسیس گردیده اند نیز به شیوه ای دموکراتیک و فدراتیو سنتی اداره می‌شده است. به همین جهت ملت ما که حاوی و حامل تفکر دولتگرایی باستانی می‌باشد، حتی در ادواری که بدون دولت مشخص و متمرکز زیسته است، قادر بود جامعه خود را به شیوه ای انسانی، دموکراتیک و براساس قانون سنتی؛ توره؛ اداره نماید. این واقعیت را همه سیاحان قدیمی و دیپلماتهای قرنهای اخیر که از نزدیک با جامعه تورکمن آشنایی پیدا کرده اند تصدیق نموده اند. برای نمونه در صفحه 70 کتاب؛ تورکمنها در عصر امپریالیزم؛ پروفیسور مهمت سارای از جمله چنین سطور را می بینیم: «صاحب نظران در مورد نظام سیاسی تورکمنها غالباً سردرگم می شوند، چونکه؛ توره؛ را نمی شناختند و از نقش آن در زندگی تورکمنها آگاه نبودند. یکی از محققان حیات سیاسی تورکمنها؛ بیکر؛ بود. او می نویسد: "تعریف حکومت تورکمنها مشکل است، چون آنها تقریباً تنها مردمی در جهان هستند که بنظر می رسد واقعاً خودشان بر خودشان حکومت میکنند". او می گوید که قانونی نامکتوب بر آنها حکومت می کند. سپس نتیجه می گیرد که: "یقیناً آنها در زندگی از جوهر جمهوری برخوردارند". حقیقتاً هم اصطلاح جمهوری غالباً توسط رهبران تورکمن در مکاتباتشان بکار می رفت...». حال مطلب خود را پی میگیریم:

همانگونه که در بالا اشاره کردیم در برابر هجوم چنگیزخان تورکمنها به رهبری؛ جلال الدین خوارزمشاه؛ تا پای جان از استقلال خود دفاع کردند، که نتیجه آن حفظ استقلال بخشی از تورکمنستان بود. دفاع از استقلال سرزمین و کیان ملی تورکمن پس از آن نیز ادامه یافت. علرغم اینکه بنیانگذاران دولتهای بزرگ صفویته، افشاریه و قاجاریه خود تورکمن و یا اقوام برادر بودند، از آنجائیکه آنان از یک سو پیوسته در فکر کشورگشایی و حاکمیت بر سرزمینهای بیکرانی بوده، از سوی دیگر با وارد شدن در معادلات و معاملات بزرگ و پیچیده ی استعمارگران اروپائی، بتدریج هویت و کیان ملی خود را فراموش کرده به عامل استعمارگران تبدیل گردیدند. در نتیجه از حمله به سرزمین برادران خود و تهدید استقلال آنان نیز کوتاهی نمیکردند. لذا دفاع از سرزمین و هویت ملی، همچنان در صدر دیگر مسائل ملتمان باقی ماند.

تورکمنهای حومه رود اتورک به رهبری؛ آبا سردار؛ استقلال تورکمنستان جنوبی (تورکمن صحرا) را در برابر تهدیدات مداوم دولت صفوی حفظ میکنند. آنان حتی قادر میشوند حکومت مستقلی به مرکزیت استرآباد (گرگان کنونی) تشکیل دهند. یعنی آبا سردار با کمک برادران ازبک به رهبری؛ علی سلطان؛ در فاصله سالهای 1550-1562 میلادی بر استرآباد حکومت میکنند (با مرکزیت استرآباد در تورکمنستان جنوبی حکومت میکنند). در سال 1598 م. شاه عباس رأساً با لشگرکشی به تورکمن صحرا قادر میشود استرآباد را تصرف کرده (با تصرف استرآباد) به تورکمن صحرا نفوذ کند. و سپس قلعه؛ مبارک آباد؛ را در محل؛ آق قالا؛ ی کنونی بسازد، که پس از مدت کوتاهی این قلعه دوباره پس گرفته میشود.

نادرشاه نیز که خود از تورکمنهای افشار می‌باشد، جهت تحقق جهانگشاییهای خود، تورکمنستان را نیز مورد حملات شدیدی قرار میدهد. اما در این شرایط نیز تورکمنستان مرکزی به رهبری کیمیرخان که درایت و قهرمانیهای وی در بین مردم به روایت نیمه افسانه تبدیل شده است، استقلال خود را همچنان حفظ میکنند.

بنظر همه مورخین، در فاصله سالهای 1855-1880 شرایط طلایی تورکمنستان جهت ایجاد دولتی متمرکز و مدرن موجود بوده است. زیرا تقریباً کلیه ایلات و ساکنین تورکمنستان مرکزی، بویژه آخال و ماری تحت رهبری دو لیدر داهی و ملی خود؛ قوشیت خان؛ و؛ نوربری خان؛ متحد شده استقلال کامل خود را تأمین کرده بودند. آنان در سال 1855 تجاوز خان خویه، یکباردرسال 1858 در قارری قالا و بار دیگر در سال 1861 در ماری قشون 40 و 000 نفری ناصرالدینشاه را که بزرگترین لشگرکشی دولت قاجار به آسیای مرکزی بود، درهم کوبیدند. اما متأسفانه این استقلال کامل قربانی سازشهای دو امپریالیست نیرومند و غارتگر روس و انگلیس بر سر تقسیم آسیای میانه گردید. امپریا

لیزم روس تا سال 1870 کلیه سرزمینهای آسیای مرکزی تا خبوه را در شرق، و قفقاز و بخشی از آریابجان را در غرب دریای خزر، و علاوه بر آن برخی بنادر ساحل شرق خزر را با کمک برخی خانهای تورکمن (خوشبین و بعضاً وابسته) وابسته به خودشان اشغال، و تورکمنستان را کاملاً محاصره کرده بود. روسیه تزاری ضمن توافقها و چانه زنیهای خود با امپریالیزم انگلیس در پارلمان انگلستان در 1873 م. و کنفرانس برلین در 1878 م. تجاوز آشکار خود را علیه سرزمین مستقل تورکمنستان با کمک دولت دست نشانده ایران آغاز کرد.

امپریالیزم روس که تمامی آسیای مرکزی را در کمتر از یک دهه و بدون آنکه با یک مقاومت جدی روبرو شود تصرف کرده بود، ده سال زمان لازم داشت تا مقاومت قهرمانانه خلقی را که استقلال برایشان از هر چیزی ارزشمندتر بود بشکند، و علیرغم تمام قدرت مخرب خود مجبور شد تا چند بار طعم تلخ و حقارت بار شکست را نیز بچشد. این مقاومت بسیار سرسختانه و قهرمانانه که به گواه مورخین شدیدترین مقاومت در سرتاسر آسیای میانه در برابر پیشروی امپریالیزم روس بود، با سقوط قلعه قهرمان؛ گوک دپه؛ در یک نبرد نابرابر و اسطوره ای به شکست منجر شد. مطالعه قتل عام و گنوسیتی که تجاوزگران، بویژه جنایات ددمنشانه متجاوزین ارمنی بر ملت ما روا داشته اند، به راستی مو برتن انسان راست میکند. البته لازم به یادآوریست که جنایات ایرانیانی نیز که خنجر از پشت به ملت مسلمانان زده اند نیز دست کمی از دیگر هم پیمانانشان نداشته است. فروش 5000 دختر اسپرتورکمن در شهرهای مختلف ایران لکه ننگیست بر پیشانی این حافظان ایدئولوژی فردوسی که فرهنگ زن ستیزیشان در قرن 21 نیز معرف حضور جهانیان میباشد.

اما عیرغم همه اینها جنبش استقلال طلبانه ملتمان هرگز فروکش نکرد و تحت نام جنبش؛ باسماچی؛ همچنان ادامه داشت که بررسی آن از موضوع این مقاله که مسئله مرکزی آن تورکمنصحر میباشد خارج است. به هر حال به نظر من جمهوری مستقل تورکمنستان امروزی را باید محصول طبیعی و منطقی این؛ فرهنگ استقلال خواهی؛ دانست. در کنار این فرهنگ استقلال، فرهنگ دیگری نیز در شرایط ژئو-سیاسی عصر استعمار و امپریالیزم شکل گرفت که ما آنرا؛ فرهنگ وابستگی؛ نامیده ایم که بررسی اجمالی آن در زیر می آید.

از اواخر قرن شانزدهم میلادی به علت پدید آمدن شرایط جدید بر اثر تغییرات عظیم ژئو-پلیتیکی که پرداختن مفصلتر به آن در چارچوب این مقاله نمیگنجد، تورکمنستان در محاصره ی دولتها و حکومتهایی قرار میگیرد که همگی چشم طمع به این سرزمین دوخته بودند که علاوه بر ثروتهای طبیعی، دارای اهمیت استراتژیکی مهمی در منطقه بوده و میباشد.

همانگونه که در بالا نیز اشاره کردیم، از سوی شمال دولت استعمارگر روسیه که پس از اشغال آژدارخان (آستراخان کنونی) در سال 1554 میلادی که شهری کاملاً تورک نشین بوده است، و سپس با حاکم شدن بر دریای خزر، عملاً با تورکمنستان همسایه شده بود. و اکنون مرحله بعدی توسعه طلبی خود را از طریق اشغال تورکمنستان و سپس گذار به ایران، افغانستان و هندوستان کنونی و رسیدن به آبهای گرم را طراحی کرده در دستور کار گذاشته بود. از سوی جنوب با دولتهای صفوی، افشار و قاجار همسایه بود که حد اقل از دوران شاه عباس "کبیر" به جز در موارد استثنائی مانند دوران حکومت شخصیت مستقل و ملی چون؛ نادرشاه افشار؛ عملاً به عامل و ستون پنجم استعمارگران اروپایی تبدیل شده بود. دولتهای استعمارگر غربی از طریق ایران و افغانستان کنونی حرکات توسعه طلبانه دولت استعمارگر قوی، نوپا و حریص روسیه را زیر نظر میگرفتند و سرتاسر تورکستان و قفقاز، بویژه آذربایجان و تورکمنستان به عرصه رقابتهای سیاسی، نظامی و جاسوسی آنان تبدیل گشته بود.

علاوه بر این دو همسایه، در اطراف تورکمنستان حکومتهای کوچکتری نیز در بلخ، هرات و بخارا موجود بوده که در حد خودشان تهدیدی برای استقلال تورکمنستان و عرصه درگیریهای گاه و بیگاه بوده اند. حکومت خبوه نیز هرچند در عمل حکومت مشورتی از یک-تورکمن بوده است، اما گاهی به تهدیدی جدی بر علیه استقلال تورکمنستان مرکزی (تورکمنستان) تبدیل می شده است.

ادامه این شرایط ژئو-سیاسی که از نیمه دوم قرن 16 تا اوایل قرن بیستم میلادی به طول انجامید و حتی تا کنون نیز در اشکال مدرن ادامه دارد، باعث پیدایش تفکر و روش سیاسی دیگری نیز در میان ملت تورکمن شده است. این نوع تفکر را بنده بر اساس تاریخچه و علل پیدایش آن، فرهنگ وابستگی یا فرهنگ حاشیه ای (در مقابل فرهنگ استقلال یا مرکزی) نامیده ام که یک تقسیم بندی صرفاً جغرافیایی آنهم مربوط به دوران شکل گیری آن میباشد. زیرا این دو نوع فرهنگ و تفکر در طول صد سال اخیر، با حاکم شدن بیگانگان بر تمامی تورکمنستان کل جامعه تورکمن را آلوده کرده است. امروزه در کل جامعه تورکمن چه در تورکمنستان، چه در تورکمنصحر و چه در شمال افغانستان کنونی (تورکستان جنوبی سابق) صاحبان این دو تفکر و یا کسانی که به درجات معینی حامل هر دو نوع هستند، موجود

میباشند. اینک برای روشن شدن مسئله به توضیحات بیشتری می پردازیم. این فرهنگ بر دو زمینه اساسی زیر شکل گرفته است:

از یکسو بخشی از ملت تورکمن که در همسایگی بلافصل قدرتهای فوق الذکر سکونت داشته اند، دارای شرایط ویژه و متفاوتی از تورکمنهای ساکن مناطق مرکزی، از نظر اقتصادی-اجتماعی و سیاسی قرار گرفته اند. از سویی بعلت برقراری روابط تجاری و داد و ستد در مناطق مرزی با کشورهای همسایه، بتدریج قشری از سرمایه داران تجاری شکل میگیرد که منافع تنگاتنگی با سرمایه داران ممالک همسایه داشته اند. مثلاً تورکمنهای کناره دریای خزر از قرن 17 میلادی روابط تجاری فزاینده ای با بنادر آستراخان، باکو و سواحل جنوبی خزر داشته اند. در میان تورکمنها کم نبودند کسانی که صاحب کشتیهای به ظرفیت حمل 400 پو (هر پو 16 کیلوگرم) و قایقهایی به ظرفیت 70 پو بار را داشتند. در اواخر قرن 18 و اوایل قرن 19 میلادی در منطقه؛ چلکن، 300 چاه نفت وجود داشته که یه شیوه قدیم مورد بهره برداری قرار میگرفت. از این منطقه سالانه 100,000 پو نفت و 150,000 نمک به ایران صادر می شده است. میزان صادرات به روسیه خیلی بیش از اینها بوده است. در دیگر مناطق مرزی نیز روابط تجاری وسیعی با سرزمینهای همسایه برقرار می شده است. در شهرهای دورون، نوسای، ابیورد، کرکی، اندخوی و بویژه در شهر ماری بازار پر رونقی موجود بوده و محصولات مختلفی از جمله پارچه های ابریشمی محصول این شهر به بازارهای خارجی عرضه می شده است.

از سوی دیگر مناطق مرزی بطور مستمر مورد تهاجمات نظامی، سیاسی و فرهنگی حکومتهای سلطه جوی همسایه قرار داشته است، که طبعاً در دراز مدت تأثیرات منفی خود را برجای میگذاشت. حاصل و پیامد اینگونه شرایط، وابستگی هرچه بیشتر به نیروهای بیگانه چه به لحاظ مادی و چه به لحاظ معنوی بوده و میباید. تداوم این وابستگی نه فقط باعث تضعیف اعتماد بنفس و ایمان به ایجاد دولتی متمرکز، ملی و مستقل با تکیه بر نیروهای متحد خودی میگردد، بلکه علاوه بر آن بتدریج این تفکر شکل می گیرد و سپس نهادی میشود که " میتوان در پناه یک دولت نیرومند و تحت حاکمیت یک ملت بیگانه، از گزند دیگر نیروهای مزاحم خارجی رها شده، به یک زندگی آرام، بی دردسر و آکنده از رفاه و خوشبختی نایل شد". در زیر به نمونه های تاریخی آغازین پدیده میپرازیم:

از سال 1647 کوچ بخشی از تورکمنهای اطراف آمودریا (جیحون) به جنوب و پذیرفتن رعیتی حکومتهای بلخ و هرات آغاز میگردد. هرچند آنجاها از قدیم در زمان نیموریان نیز محل زندگی تورکمنها و ازبکها و نامش نیز تورکستان جنوبی بوده است، اما این کوچ موجب جدا افتادن آنان از مرکزیت تورکمنستان گشته است. در سال 1677 بخشی از تورکمنهای مانقشلاق با تمایل و تقاضای خودشان رعیتی روسیه را پذیرفته به منطقه استاورپول در جنوب روسیه کوچ کرده اند. آنان بتدریج و بطور عمده در درون ملت روس حل شده تنها تعداد اندکی از آنان هنوز هم زبان و فرهنگ خود را حفظ کرده و میکوشند تا از دست ندهند.

در سال 1713 تاجر با نفوذ تورکمن بنام؛ خوجه نفس؛ پیش یکی از کارگزاران حکومت روسیه در آستراخان بنام؛ ساماتف؛ رفته از وی میخواهد که به حکومت روسیه اطلاع دهد که "در خاک مصب قدیمی جیحون به دریای خزر در ولایت بالکان طلای فراوانی موجود میباشد. اگر دولت روسیه رود جیحون را به مسیر اولیه اش برگرداند، میتواند این طلاها را استخراج نماید. وی و دیگر تورکمنهای ساکن کناره دریای خزر در تحقق این امر دولت روسیه را یاری خواهند کرد". این خبر به اطلاع فنودور اول رسانده میشود. طبعاً برای تزار صحت و صقم این خبر اهمیت چندانی نداشته است. و خوجه نفس هم به احتمال قوی علاوه بر منافع شخصی خودش، منظورش این بوده است که با کشیدن پای دولت نیرومند روسیه به آن منطقه و از این طریق با ایجاد تعادلی بین دولتهای دیگر، آرامش و زندگی مرفه و بی دردسری برای مردمش تأمین نماید. اما آنچه برای امپراطور روسیه اهمیت داشت این بوده که این خبر برای تحقق نقشه های دور و دراز استیلاگرانه اش کاملاً مفید بوده فرصت خوبی را برایش تأمین میکرده است. لذا با رضایت تمام استقبال کرده، از این فرصت مجانی در جهت تحقق اهداف خود در راه جاپا بازکردن در ساحل شرقی خزر و تهیه مقدمات برای گامهای بعدی یعنی تسلط بر تورکمنستان و کل آسیای مرکزی برای رسیدن به آبهای گرم و هندوستان بهره برداری میکنند. با مساعدت خوجه نفس و وابستگانش هیئتهای متعدد تجسسی و اطلاعاتی به مناطق شرقی و شمال شرقی بحر خزر میفرستد که خود خوجه نفس اینگونه هیئتها را همراهی می کرده است. در حالیکه در همین زمان اندیشمندانی چون عندلیب و بویژه؛ دولت مامت آزادی؛ پدر ماغتیمقولی فراغی با نوشتن آثاری چون؛ وعظ آزاد؛ طرح یک دولت متمرکز و مستقل را میریخته اند. طبعاً در چنین شرایطی حرکات خوجه نفس برای وحدت و استقلال ملت تورکمن بسیار مضر و مخرب بوده است.

در نیمه دوم قرن هیجدهم درست در زمانی که شاعر ملی خلق تورکمن؛ ماغتیمقولی فراغی؛ و پیروانش، و نیز سردارانی چون؛ چودورخان؛ با قلم و قدم خودشان پیشتاز تشکیل دولت متمرکز و نیرومند تورکمن گشته بودند، متأسفانه سردار نیرومندی چون؛ خوجم بردی خان؛ بجای درک اهمیت و پیوستن به این نهضت مقدس ملی و ادامه

راه آنان، تمامی توان و نیروی رزمی تورکمنصحر را کلاً در خدمت قاجارها میگذارد. تا جائیکه به گواهی تاریخ، اگر نیروهای رزمی تورکمن تحت رهبری وی نبودند، بعید بنظر میرسد که آقامحمدخان به تصرف تهران و کرمان و تشکیل دولت نیرومند قاجار نایل میشد. در حالیکه خود آقامحمدخان و اعقابش همینکه قدرت و حاکمیت خود را تثبیت کردند، چندین بار تورکمنصحر را مورد غارت و چپاول قرار دادند.

این پروسه دوگانه در قرن 19 میلادی نیز ادامه پیدا میکند. یعنی از یکسو مبارزه در جهت تشکیل دولتی مستقل و متمرکزی، از سوی دیگر تأمین آسایش در پناه دولتی نیرومند در مقابل دولتهای مزاحم دیگر. مشخص ترین چهره تفکر اخیر؛ قیات خان؛ میباشد. در اسناد تاریخی از قیات خان یا قیات آقا چهره ای مردم دوست، مبتکر، دوست وفادار روسیه و مخالف پیگیر حکومت تهران تصویر میگردد. وی که خود نیز صاحب چاه نفت و کشتی تجاری بوده است، در جهت مدرنیزاسیون استخراج نفت و بهبود روابط تجاری با دولتهای همسایه گامهای مهمی برداشته است. قیات خان در جریان جنگهای معروف به جنگ ایران و روسیه که در حقیقت جنگ و تسویه حساب بین دو امپریالیست انگلیس و روسیه بوده است، با روسیه در یک جبهه وارد درگیری میشود و حتی با نیروهای تورکمن تحت رهبری خود تا تهران نیز پیش می رود. وی در جریان بسته شدن عهدنامه گلستان نیز در رأس هیئتی از تورکمن صحرا حضور داشته است. وی در جریان مذاکرات سعی میکند استقلال تورکمنصحر را از ایران را وارد مواد عهدنامه کند و برای اثبات استقلال تاریخی تورکمنصحر از ایران دلایل قانع کننده ای ارائه کند. از جمله میگوید که "تا آن تاریخ هیچ ایرانی وارد تورکمنصحر نشده مگر اینکه بر گردنش طنابی بوده باشد". بعدها نمایندگان روسیه تزاری چون زینویف جهت توجیه تجاوزگریهای خود، بارها به این جمله معروف قیات خان استناد کرده اند. هدف قیات خان در دفاع از استقلال تورکمنصحر از ایران در جهت تشکیل دولت مستقل تورکمنستان نبوده، بلکه با این تشخیص بوده است که مردمش در زیر چتر دولت روسیه بسیار خوشبخت تر زندگی خواهند کرد تا در چارچوب ایران. اما علیرغم تمایل قیات خان در جریان معاملات گلستان، دولت تزار تورکمنصحر را هرچند نه بطور رسمی، به ایران می بخشد! قیات خان پس از آن نیز ارتباط خود با روسیه را ادامه میدهد و در جریان تجاوزات مداوم روسیه به تورکمنستان همواره در کنار روسیه بوده و عکس العمل دفاعی نشان نمیدهد. روسیه اشغال تدریجی تورکمنستان و ساختن پایگاههای نظامی خود در سال 1840 م. در آشوراده و در سال 1869 م. در قیزیل سو (کراسنودسک بعدی و تورکمنباشی امروزی) را با کمک فعال قیات خان و بهره گیری از نفوذ وی در بین تورکمنهای کناره دریای خزر، به راحتی عملی میکند، هرچند توده مردم این مناطق مخالف حضور روسیه و هر نیروی خارجی در سرزمینشان بوده و علیه روسها مبارزه میکردند. از جمله حمله معروف تورکمنها به پایگاه نظامی روسها در آشوراده در شب عید پاک 1851 قابل ذکر میباشد. بخاطر خدمات ذی قیمتشان، روسها برای این دو شخصیت یعنی خوجه نفس و قیات خان جایگاه ویژه ای در تاریخ خود قائل شده اند. (برای اطلاع بیشتر ر.ک. "تاریخ تورکمنستان شوروی" به زبان تورکمنی جلد 1 ص. 465-462 و جلد 2 ص. 111-97). اما علیرغم تمام خدماتی که آنان با هر نیتی به روسها نشان دادند و بسیاری از مردم تحت نفوذ و ساده دل خود را به همکاری روسها کشاندند، عوامل روسیه تزاری از غارت ثروتها و اعمال جنایات بیشمار به همان مردم و نسل بعدی آنان نیز خودداری نکردند. مثلاً در رابطه با جنایات ژنرال مادریدف در سال 1916 میلادی چنین اطلاعاتی در دست است: "ژنرال مادریدف نه تنها با مردان بلکه با زنان و کودکان خردسال هم می جنگید و به سربازان خود اجازه میداد که داروندار مردم را تاراج و نابود کنند. برای نمونه در آق قلعه (آق قالا) سربازان او چادرهای کوچ نشینان را به آتش کشیدند، کشتزارها را نیست و نابود کردند، دامها را بردند، نسبت به مردم عادی هم رحم نکردند و به زنان اهانت روا داشتند، در زمان عملیات جنگی، ژنرال مادریدف بیش از پنج هزار اسب نژاده، صد هزار گوسفند و دامهای دیگر، قالی، نمد، نقره و غیره از یمودان غصب کرد. خود مادریدف 64 پوپ (هر پوپ 16 کیلوگرم) نقره و 84 پوپ قالیهای یموت را به یغما برد". (ه. آتایف؛ جنبش رهایی بخش تورکمنهای ایران؛ ص. 38).

به هر حال این دونوع تفکر و فرهنگ استقلال و وابستگی که به لحاظ منشأ آن به؛ فرهنگ مرکز؛ و؛ فرهنگ حاشیه؛ میتوان تعبیر کرد، در دوسه قرن گذشته به اتحاد خلقتان در راه ایجاد دولتی متمرکز و ملی ضربات زیادی زده و بارها موجب جنگ و درگیری میان خود تورکمنها نیز شده است. این نوع درگیریها به خطا یا به غرض به جنگهای بین طوایف تورکمن و دلیل عدم اتحاد بین آنان تعبیر شده است. در حالیکه در وجه غالب خود چنین نبوده بلکه اختلاف برسر واگذاری یا عدم واگذاری فلان قلعه، فلان بندر و یا فلان منطقه استراتژیک به حکومتی بیگانه بوده است. بارها اتفاق افتاده که بخشی از یک طایفه بر سر اینگونه مسائل با بستن اتحاد با طایفه دیگری، بر علیه بخش دیگری از طایفه خود جنگده است. این جنگ و درگیریها در حقیقت بین حاملان دو فرهنگ استقلال خواهی و وابستگی بوده است، نه بین طوایف مختلف.

همانگونه که در بالا نیز اشاره کردیم. پس از شکست تورکمنستان از روسیه در جنگ؛ گوک دپه؛ در سال 1881 میلادی که نقطه عطفی در تاریخ ملت تورکمن و حتی در آسیای میانه بوده است، تورکمنستان بر خلاف خواست و اراده ملتمان به دو بخش و یا دقیقتر به سه بخش تقسیم شد و هر بخش به سرنوشتی ویژه و جدا از هم دچار گردید.

یعنی تورکمنستان، تورکمنصحرا و تورکمنهای شمال افغانستان. از آن تاریخ به بعد دولتهای اشغالگر با بهره گیری از کلیه امکانات خود کوشیده و میکوشند تا فرهنگ استقلال را از شعور ملی مان زوده، فرهنگ وابستگی و در ادامه آن فرهنگ بی هویتی و بیگانه پرستی را جایگزین آن نمایند.

اکنون ما در برهه ای از تاریخ ایستاده ایم که میتوانیم و باید گذشته مان را با خونسردی و عادلانه مورد ارزیابی و بازبینی قرار دهیم. فرهنگ استقلال و فرهنگ وابستگی هر یک چه چیزی به ما داده، چه چیزی از ما گرفته و به چه قیمتی برای ملتمان تمام شده است؟ اگر چنین بکنیم، که باید بکنیم، خواهیم توانست گامهای آینده را درستتر و پرثمرتر برداریم و در این برهه پیچیده و حساس تاریخی برای نجات بخشی از ملتمان که هنوز در بند ملت‌های بیگانه، میان مرگ و زندگی ملی جان میکند کاری انجام دهیم. آنچه که امروز بطور زنده شاهد آن هستیم، فرهنگ وابستگی و توهم زندگی آرام، مرفه و بی دردسردر زیر پرچم و تحت حاکمیت ملت دیگر، نتیجه ای جز رفتن به کام نیستی به عنوان یک ملت، زجر کشیدن و تحمل تحقیر و توهینهای کثیف روزانه، و در نهایت گرفتار شدن به بیماری هویت گریزی و سادیسم ملی نداشته و نخواهد داشت. فرهنگ استقلال خواهی نیز هرچند درد و رنج فراوان داشته خونهای زیادی را طلبیده است، اما تجربه تاریخی ملت ما و دیگر ملت‌های زنده و آزاد نشانگر آنست که راه دیگری تاکنون شناخته نشده است. حفظ و نهادی کردن فرهنگ استقلال طلبی در تداوم خود دیر یا زود به استقلال و سربلندی ملی به شکلی از اشکال مختلف آن منجر می گردد. خوشبختانه امروزه بشریت به مرحله ای رسیده است که جنگ شمشیر جای خود را به جنگ اندیشه و خرد می سپارد. امروزه دیوار زندانها، از جمله زندان ملت‌های تحت ستم توسط سازمانهای بین المللی و دولتهای قدرتمند گشوده شده و زندانبانان مورد سنوال و حسابرسی قرار میگیرند. و در این بین فرصتهایی پیش می آید که مستضعفین تاریخ اگر بخواهند و در حقیقت بدانند که باید بخواهند و متحداً بخواهند، میتوانند به بخش عمده ای از حقوق انسانی و ملی خود برسند. بنظر میرسد که تحقق این پیش بینی داهیانه شاعر ملی مان ماغتیمقولی که میگوید "آخری دنگ بولار پیل- پشه جنگی" (روزی خواهد آمد که جنگ فیل و پشه برابر گردد) هرچه نزدیکتر میشود. درک و ارزیابی درست این شرایط مساعد تاریخی به ما امید و نیروی تازه ای میبخشد تا به مبارزات حق طلبانه ملی خودمان شتاب بیشتری بدهیم. امروز میتوان گفت که "خواستن توانستن است". بهمین جهت نیز نژادپرستان حاکم و عواملشان با تمام امکانات خود می کوشند تا ما؛ خواستن؛ را فراموش کنیم. و به پرندگان تحرم انگیزی تبدیل شویم که پرواز را فراموش کرده اند و به قفس خود دلبسته و دلخوشند.

بخش دوم: نگاهی گذرا به تاریخ 200 سال گذشته تورکمن صحرا (تورکمنستان جنوبی)

تورکمنهای ساکن ایران امروزی دارای جمعیتی بین 3-2 میلیون نفر میباشد. حدود 80% این جمعیت در تورکمنصحرا و بقیه در شمال خراسان کنونی (اینچه-امند، کوشکی-دشتک، قازان قایا، جرگلان، راز و بخشی از دره گز) زندگی میکنند؛ تورکمنصحرا؛ در اصطلاح سیاسی امروز شامل تمامی مناطقی میشود که تورکمنها در آنجاها ساکن بوده و میباشند. از آنجایی که در سرشماریهای ایران، بویژه سالهای اخیر جمعیت ملت‌های تحت ستم ایران و نیز حدود دقیق سرزمین آنان مشخص و اعلان نمیشود، چاره ای جز بکاربردن کلمه ی؛ تقریباً؛ نداریم، تا زمانیکه این وضعیت با نظارت سازمانهای مربوطه ی بین المللی مشخص گردد.

محدوده ی تورکمنصحرا بر اساس اسناد منتشره چنین است: « صحرای تورکمن جلگه ی وسیعی است [در جنوب شرقی دریای خزر] بین 54/15-56/20 درجه طول شرقی، و 38-36 درجه عرض شمالی واقع است. وسعت این جلگه به 375،16 کیلومتر مربع، ویا 1،637،500 هکتار بالغ میگردد. ارتفاع این دشت در سواحل دریای خزر پائین تر از سطح دریاهای آزاد است ولی هر قدر به سمت خاور پیش رویم مرتفع میگردد تا آنجا که در منطقه ی گنبد کاوس ارتفاع به 38 متر میرسد.

حد شمالی این جلگه رود اترک و مرز تورکمنستان، و حد جنوبی آن خاکریزی؛ شاه مرز؛ میباشد که مرز مشترک قراء فارس نشین و تورکمن، بوده است.» (دکتر منصور گرگانی، مسنله زمین در صحرای تورکمن، تهران- 1980 ص. 1).

این منطقه از زمانهای بسیار قدیم تا آخرین باز تقسیم آسیای میانه بین امپریالیستهای روس و انگلیس و حتی تا روی کار آمدن رضاشاه، جزو تفکیک ناپذیری از سرزمین مستقل تورکمنستان بوده است. ما بر اساس اسناد تاریخی موجود، میکوشیم تا سرگذشت تاریخی 200 ساله اخیر تورکمنصحرا را بطور خلاصه از نظر بگذرانیم؛

از آغاز رقابت‌های پر خشم و خون بین حکومت‌های امپریالیستی روسیه و انگلستان، ملت تورکمن پیوسته نگران حوادثی بوده است که استقلال و آزادی آنان را مورد تهدید قرار می‌داد. پس از اولین دور جنگ‌های معروف به جنگ‌های ایران- روس که در حقیقت جنگ بین روسیه و انگلستان بر سر تقسیم سرزمین‌های قفقاز و آذربایجان بود، در جریان بسته شدن عهدنامه گلستان در تاریخ 1813 میلادی، هیئت نمایندگی تورکمنصحر را به سرپرستی؛ قیات خان؛ در آنجا حضور مییابد. آنان با استدلال‌های مختلف میکوشند تا استقلال خود را از دو دولت ایران و روسیه اثبات نمایند (تاریخ تورکمنستان [شوروی سابق]، جلد اول ص. 103-102، و اراز محمد سارلی، تاریخ تورکمنستان، ص. 32). بر اساس اسناد تاریخی که در زیر خواهد آمد و نیز براساس روایاتی که سینه به سینه در بین مردم نقل میشود، آنان از جمله میگویند که "تا آن تاریخ هیچ ایرانی وارد تورکمنصحر نشده است، مگر آنکه زنجیری بر گردن داشته باشد." یعنی جز اسرای جنگی هیچ ایرانی وارد تورکمنصحر نگردیده است. ویا گفته اند که "در سرتاسر تورکمنصحر حتی یک مزار دیده نمیشود که به طریق شیعه دفن شده باشد." اما امپریالیزم روس علیرغم حمایت ظاهری از این خواست به حق تورکمنها، از آن صرفاً برای گرفتن امتیازات بیشتر از ایران استفاده میکنند.

از سال 1840 میلادی تجاوز روسها به جزیره ی؛ آشوراده؛ و سواحل تورکمنصحر آغاز میگردد. تورکمنها به دفاع از سرزمین‌های خود پرداخته، برخوردهای جنگی مداومی بین مدافعین خلق تورکمن و قوای روسی در میگردد، و ضربات شدیدی نیز به روسها وارد میگردد. در حالیکه پادشاه وقت ایران؛ محمد شاه؛ قاجار از این اقدامات روسها استقبال میکند (اراز محمد سارلی، ص. 38-27).

تجاوز روسیه به تورکمنستان ادامه می یابد. در سال 1869 دولت روسیه در محل؛ قیزیل سو؛ (تورکمنباشی کنونی) اقدام به تأسیس استحکامات نظامی میکند. «دولت روسیه در رابطه با این اقدام خود لزومی نمی بیند که به ایران اطلاع دهد و بجای آن به دولت انگلستان اطلاع میدهند و آنان را مطمئن میسازند که ساختن این استحکامات صرفاً جنبه تجاری دارد.» (پروفیسور مهمت سارای، تورکمنها در عصر امپریالیزم، ص. 124). دولت ایران نیز از ترس هرچه نزدیکتر شدن قوای نظامی روسیه به مرزهایش، اعتراضی بیجان به این اقدام روسها میکند. به این اعتراض دولت ایران، سفیر روسیه در ایران؛ زینویف؛ چنین جواب می دهد:

«دولت ایران چگونه جزء متصرفی خود میداند مملکتی را که به قول خود تورکمنها "هیچ ایرانی نتوانسته و نمیتواند داخل این ملک شود، مگر آنکه طناب بر گردن او باشد". و اظهار کرد که، از یک ادعای تنها در متصرف بودن ملکی، در صورتیکه نه بیانی در قرارنامه، و نه استحقاقی در بودن یک واقعه ی حقیقی ندارد، هیچ حقوقی جهت دولت ایران نمی نماید. در تصرف داشتن ملک تورکمن و تورکمنها که خود را تابع هیچ دولتی نه ایران و نه روس نمیدانند و لهذا مسئله در آن باب متعلق است به آنچه اتفاق افتد. و اقدام به سفر به آن جانب حق هیچ احدی را ضایع نخواهد کرد و این مسئله به همان قسمی که مقرر شده دنبال خواهد شد.» (اراز محمد سارلی، ص. 155).

تمامی این واقعتهای تاریخی، بطور انکارناپذیری ثابت میکند که تورکمنستان کشوری مستقل و یکپارچه بوده است. تجزیه تورکمنستان به دو بخش شمالی (جمهوری تورکمنستان کنونی) و جنوبی (تورکمنصحر) تنها پس از اشغال تورکمنستان توسط دولت امپریالیستی روسیه تزاری به کمک و پشتیبانی ایران، بدنبال شکست قوای تورکمن در یک نبرد قهرمانانه اما نابرابر در قلعه ی؛ گوک دپه؛ در سال 1881 میلادی که در تاریخ بعنوان تنها سمبل مقاومت جدی در برابر تجاوزات 200 ساله ی روسیه در آسیای میانه ثبت گردیده است، تحمیل می گردد.

پس از جنگ گوک دپه عهدنامه ای در دو مرحله، نخست ماه مه 1881 و دوم در 12 سپتامبر همانسال مرز بین امپراتوری روسیه تزاری و دولت دست نشانده ی ایران، و با توافق انگلستان پس از چانه زنیهای مختصر این کشور با روسیه بسته میشود، که در تاریخ بنام؛ قرارداد آخال؛ معروف است. طی این قرارداد کشور اشغال شده ی تورکمنستان به دو بخش تقسیم میشود، بخش شمالی متصرفی روسیه که جمهوری مستقل تورکمنستان کنونی میباشد، و بخش جنوبی تورکمنصحر که به تصرف ایران در می آید.

ملت تورکمن این قرارداد ننگین امپریالیستی را در عمل نپذیرفتند و نمی پذیرند. تورکمنهای دو طرف مرزهای کذایی، روابط تنکاتنگ خود را با یکدیگر چه در عرصه ی اقتصادی- اجتماعی و چه روابط و پیوندهای خویشاوندی قطع نمیکنند. این وضعیت تا سال 1925 میلادی، یعنی تا زمان فتح و تصرف تورکمنصحر توسط رضاشاه ادامه پیدا میکند. در اسناد رسمی ایران از تسخیر نظامی تورکمنصحر توسط رضاشاه تحت عنوان؛ فتح صحرا؛ قید شده است (از جمله ر.ک. جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت، اسدالله معینی، 1344 شمسی، ص. 74 به بعد)، در حالیکه در رابطه با نقاط دیگر ایران از عبارت؛ سرکوبی یاغیان؛ استفاده میشود. این خود تأییدی بر استقلال تورکمنصحر تا دوران رضاشاه میباشد.

ملت تورکمن تا اشغال سرزمینشان توسط بیگانگان و برهم خوردن شیرازه ی نظام اجتماعی‌شان، و در تورکمنصحر تا 1925 مستقل از حکومت تهران، بر اساس آداب و سنن ملی و قانون شفاهی مترقی خود بنام ؛ توره؛ زندگی میکرده اند. از احتشام دامداران همسایگان ایرانی خود که زمستانها دامهای خود را وارد تورکمنصحر میگردند مالیاتی بنام ؛ علفچر؛ اخذ گردیده، صرف امور عام المنفعه میشد. تنها سمبل ارتباط تورکمنصحر با حکومت قاجار، وجود یک نفر داروغه از خود تورکمنها بود که عنوانی مثل ؛ اعتمادالدوله؛ ویا ؛ اعتمادالسلطنه؛ از سوی حکومت قاجار داده میشده است.

بجز برخی از مأموران به ظاهر محقق استعمارگران که طبق وظیفه ای که بر عهده دارند، با ترسیم چهره ای منفی از ملت‌های دیگر برای اشغال سرزمینهای آنان زمینه چینی میکنند، به نظر اکثر دیپلماتهای بیطرف اروپایی چون ؛ بیکر؛ ، ؛ گردکف؛ و ؛ بلوک ویل؛ که تورکمنستان آنروز را مورد مطالعه قرار داده اند، جامعه ی تورکمن از دموکراتیکترین جوامع دنیای آنروز، و حقوق زنان در بالاترین سطح در بین جوامع اسلامی بوده است. دیپلمات انگلیسی ؛ بیکر؛ چنین مینویسد: « تعریف حکومت تورکمنها مشکل است، چون آنها تقریباً تنها مردمی در جهان هستند که بنظر میرسد واقعاً خودشان بر خودشان حکومت میکنند. و باز او میگوید: قانونی نامکتوب بر آنها حکومت میکند. سپس نتیجه میگیرد که: یقیناً آنها در زندگی از جوهر جمهوری برخوردارند...» (ر.ک. مهمت سارای، ص. 71-65 و کتابچه ی "در میان تورکمنها" اثر بلوک ویل مشاور فرانسوی ناصرالدینشاه که بدنبال شکست قشون 40,000 نفری قاجار در ماری(مرو) تورکمنستان در سال 1861 چهارده ماه در اسارت تورکمنها بوده است).

میرزا ملک خان در نخستین شماره ی نشریه ؛ قانون؛ در سال 1890 چنین مینویسد: « ایران از همه نعمات خداداد مملو است، چیزی که این نعمات را باطل گذاشته، نبودن قانون است. هیچکس در ایران مالک هیچ چیز نیست زیرا که قانون نیست. حاکم تعیین میکنیم، معزول میکنیم، حقوق دولت را می فروشیم، حبس میکنیم، شکم پاره میکنیم... بدون قانون. در هند، پاریس، تفلیس، مصر، اسلامبول، در میان مردم تورکمن هرکس میداند که حقوق و وظایف او چیست. در ایران احدی نیست که بداند تقصیر چیست و خدمت کدام...» (یرواند آبرامیان، ایران بین دو انقلاب، ص. 88-86).

رضاخان، این عامل استعمار و نماینده ی راسیسم فارس، پس از سرکوبی جنبشهای آزادی خواهانه و استقلال طلبانه ی آذربایجان، کردستان، خوزستان(عربستان در اسناد دوره قاجار)، متوجه ی اشغال تورکمنصحر گشته، در سال 1924 از ملت تورکمن میخواهد که، تمامی سلاحهای خود را تحویل داده مطیع محض و تابع بی چون و چرای حکومت تهران شوند.

در مقابل این تهدید، نمایندگان مردم تورکمن از سرتاسر تورکمنصحر طی گردهمایی بزرگی در روستای ؛ اومچه لی؛ طبق شیوه ی دموکراتیک سنتی خود، با انتخاب ؛ عثمان آخوند؛ به عنوان رهبر و اعلان جمهوری تورکمنصحر تصمیم به مقاومت میگیرند. بدنبال آن بین رزمندگان داوطلب تورکمن و قوای متجاوز ایران به رهبری رضاخان که به مدرنترین سلاحهای انگلیسی مجهز بود، جنگی نابرابر آغاز میگردد و ماهها ادامه پیدا میکند. در نهایت در سال 1925 میلادی تورکمنصحر با اشغال نظامی در می آید. (ر.ک. ه. آتایف، جنبش رهایی بخش تورکمنهای ایران، نشر به زبان فارسی 1987م.).

پس از اشغال تورکمنصحر توسط رضاخان که دیگر رضاشاهش کرده بودند، طرح اجرای سیاستهای استعماری و آپارتاید، با هدف نابودی مادی، معنوی و آسیمیلیاسیون ملت تورکمن از سوی حکومت تهران و عوامل محلی آن ریخته میشود. خط عمومی این سیاست شوم و ضد انسانی از گزارش رئیس معارف (آموزش و پرورش) وقت استرآباد (گرگان فعلی) به وزارت داخله " به شماره 923 تاریخ 31 اردیبهشت 1305 شمسی" کاملاً روشن میگردد. بخشهایی از این گزارش چنین است:

«... قسمت دیگر در حکم تسخیر روح تراکمه است. ترتیب بسط معارف در صحرا و لزوم تربیت اطفال تراکمه و تبدیل زبان تورکی آنها بیابرسی و تغییر دریده خویی و روح غارتگری وحشت آنان است ... در صحرا اشاعت معارف و زبان پارسی علاوه بر محاسن دیگر در سیاست تأثیر فوق العاده مهمی دارد. آرامش ابدی یموت اگر خواسته باشیم یموتستان نشده و یا تورکمنستان خطرناک تازه تشکیل یافته روح یکجتهتی پیدا نکند ، تنها از راه خلع سلاح بدون تغییر روح طغیان تراکمه تعیین نمی شود، وقت آن رسیده است بویسله تبدیل زبان تورکی به پارسی و بسط معارف دیگر مجال ندیم... روش دیرین را تعقیب نمایند بدین جهت در عقبه خلع سلاح برای تغییر حالت بغی و سرکشی تراکمه که از خصایص هر قبیله وحشی است باید از راه تربیت عمومی و اختلاط و امتزاج آنها با طبقات دیگر اهالی ایران اقداماتی نمود و در زمینه تورک پاره صفات و عادات آنها که علت و موجب هر بدبختی است بذل مساعی کرد.

در این صحرای وسیع که تا دیروز جز طایفه مختلفه تراکمه یعنی حیوانات مودیه جاندارى بیش نبودند، در نتیجه ایجاد مدارس مغزهای باز و کله های هوشمند تربیت خواهد شد... اگر این استعداد طبیعی با تربیت توأم شود قطعاً نتایج گرانبهائی از این قوم متوجه مملکت میگردد، چنانچه این فطانت مخصوص کسب اعمال رذیلتانه شود، بر طبق ترتیبات زندگی عمومی و اخلاق موروثی مانند ادوار گذشته دسته های زیادی دزد خونخوار بی عاطفه پار می آیند که باز حین فرصت به اندک تهییجی از خارج قوه دولت را بخود اشتغال خواهند داد. درست دقت فرمائید! زشت است در این منطقه وسیع که مسکن سیصد هزار رعیت ایران است اقلأ دو بیست نفر متکلم بزبان مملکتی (فارسی) نباشد و بین این دو بیست نفر تقریبی نیز بیست نفر نتوان شماره کرد فارسی را تحریر کنند در حالیکه لا اقل هزار خانوار آنها زبان روسی را بخوبی میدانند.

با این وصف توقّع ایران پرستی و وطن دوستی از آنها بیمورد و از طوایفی که همه چیزشان مغایر عادات و صفات ایرانیست است، نمیشود در حدود منافع ایران بروز و ظهور اعمالی را منتظر بود که منافع معنوی و حقیقی دولت را متضمن باشد. با توجه این نکات که ایجاد مدارس در نقاط مختلف صحرا از اهم مسائل شمرده شده ... واجب است با بودجه کافی چند باب مدرسه مجانی در کمیش تپه، خواجه نفس، آق قلعه، گنبد کاوس، اومچالی و بعد بضرورت در نقاط دیگر تأسیس شود و فعلاً پانزده نفر معلمین ایرانیست آشنا بر موز سیاست غیر مائوس بزبان تورکی از مرکز برای مدارس فوق انتخاب گردند که مطابق اصول جدید اطفال تراکمه را تربیت کنند و یکی از موارد مهم پروگرام مدارس این باشد هیچ درسی بزبان تورکی تدریس نشود، خوشبختانه یک مکتب تورکی زبان هم در تمام صحرای تورکمان وجود نداشته و از این جهت سریع تر بمقصد موفقیت حاصل میگردد ... چندانکه به بسط "معارف" و تبدیل زبان تورکی به پارسی در صحرا ابرام کرده ام برای بسیاری استرآبادی مثل رامیان و حاجیلر و کوهسارات هم که تورک زبانند باید این مقصد عملی شود...» (آمراد گرگنلی، تورکمن صحراسی، ص. 126-120).

آنچه از متن فوق بطور برجسته دیده میشود:

1- تا آن تاریخ کوچکترین آثاری از زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در تورکمنصحرا وجود نداشته، و حتی یک خانواده فارس نیز موجود نبوده است.

2- هزار خانوار تورکمن به زبان روسی که یک زبان اروپائی میباشد تسلط داشته اند. این امر نشانگر این واقعیت است که تورکمنها به علت داشتن روابط تجاری از طریق بحر خزر با بنادر اژدرخان (استراخان کنونی) و باکو، از نظر آشنایی به فرهنگ اروپائی بسیار پیشرفته تر از مناطق فارس نشین بوده اند که غرق جهالت و خرافه پرستی بوده اند. که آثار آنها امروزه در قرن 21 نیز مشاهده میکنیم. مثلاً پدیده ی سنگسار زن عمده تا در مناطق فارس نشین ایران و استقرار رژیم با رفراندم و اتفاق آراء که در آن حقوق سیاسی و مدنی زن قانوناً انکار میشود. این وضعیت را حتی دولتهایی که نزدیکترین روابط اقتصادی با ایران دارند نیز نمیتوانند هضم بکنند. مثلاً:

« اشمیت، نخست وزیر پیشین آلمان، در گذار خود به آمریکا در گفتگویی با گزارشگران در باره ی رویدادهای جهانی، در باره ی ایران چنین میگوید: " شاه هر لغزش و گناهی داشت، شایان چشم پوشی و بخشش بود. ولی یک گناه او را هیچگاه نمیتوان بخشید. زیرا او به ما باختریها چنین نشان داده بود که مردم ایران از با فرهنگترین مردم جهانند.

با آمدن خمینی به ما روشن شد که او دروغ گفته است! و من او را برای این دروغ بزرگ نخواهم بخشید» (پیام ما آزادگان، شماره 264).

3- ملت تورکمن نزدیکی به دولت روسیه را که یک دولت اروپائی بود، به نزدیکی با ایران ترجیح داده بود. سیر بعدی تاریخ و در نهایت شکلگیری دو جمهوری مستقل و لائیک تورکمنستان و آذربایجان از یک سو، و محروم بودن ملتهای تورکمن و ترکهای آذربایجانی از ابتداییترین حقوق مدنی، سیاسی و انسانی خود در داخل مرزهای سیاسی ایران از سوی دیگر، صحت این ترجیح را اثبات کرد.

4- اکنون پس از تصرف تورکمنصحرا از سوی ایران، می بایست طی اجرای یک برنامه ی استعماری و آپارتاید درازمدت و با صرف بودجه ای هنگفت، هویت ملی تورکمن را نابود کرده فارسیزه نمایند. بدیگر سخن، ملت باستانی و متمدن تورکمن را از صفحه ی تاریخ بزدایند.

5- هرگونه جنبش آزادیخواهانه ی ملی و مقاومت در برابر این سیاست غیر انسانی و استعماری را با زدن اتهاماتی چون "تهییج و تحریک از خارج"، "عامل بیگانه" و غیره باید سرکوب و در نطفه خفه کرد...

با بررسی تاریخ تورکمنصحررا از سال 1925 تا کنون، اجرای دقیق و گام به گام برنامه‌ی اعلام شده در گزارش فوق‌الذکر، چه در دوران ستمشاهی و چه در زمان رژیم اسلامی به روشنی می‌بینیم، که به احتمال قوی از سوی سازمانهای سرّی استعمارگران طرّاحی و هدایت گردیده است.

نخستین آموزشگاههای زبان فارسی همانگونه که در گزارش پیش‌بینی شده بود، جهت جایگزینی زبان تحمیلی فارسی بجای زبان تورکمنی و روسی، در مناطق امن تر و نزدیک به ستاد ارتش ایران در گرگان، همچون روستاهای اومچه‌لی، خوجه نفس و کموش دغه دایر میگردد. اما تا برقراری امنیت کامل و مورد نظر اشغالگران جهت اجرای این طرحها در سرتاسر صحرا 12-10 سال دیگر لازم بود. زیرا در مناطق مختلف تورکمنصحررا بویژه در اعماق صحرا و منطقه‌ی کوهستانی شرقی مقاومت‌های ملی پراکنده ادامه داشته که مانع استقرار ژاندارمری و دیگر نیروهای انتظامی ایران بود. رهبران این جنبشها از سوی استعمارگران "باسماچی" یعنی چپاولگر نامیده میشدند. اما بسیاری از همین "باسماچیها" بین مردم از محبوبیت ویژه‌ای برخوردار بودند. همانند "قاچاقها" در آذربایجان که سمبل مقاومت در برابر استیلاگران روسی بوده‌اند. و خاطره‌ی برخی از آن شخصیتها چون: قاچاق‌چی؛ هنوز هم در فرهنگ عاشیقیهای آذربایجانی زنده نگاهداشته میشود.

در بخشی از تورکمنصحررا که رژیم تهران تسلط کامل داشت، از سال 1933 (1312 شمسی) سیستم برده‌داری تحت نام: بیگاری؛ برقرار میگردد. یعنی مأموران مسلّح، تورکمنها را همچون اسیران جنگی دسته‌دسته به مزارع توتون ویا کارهای ساختمانی برده، بدون مزد و بزور شلاق و با تحقیر و توهینهای غیر انسانی جهت شکستن غرور انسانیشان بکار طاقت فرسا وامیدارند. و هست و نیستشان را نیز بعنوان رشوه در مقابل معاف کردن از بیگاری از دستشان میگیرند. از دامهایشان میالغ کلانی بنام: علفچر؛ میگیرند (منصور گرگانی، ص. 28-26).

با رشد تکنولوژی و بکارگیری تراکتور و کمباین در کشاورزی، از اوایل دهه‌ی 40 شمسی غصب زمینهای زراعتی و مرغوب تورکمن به شیوه‌ای صهیونیستی شتاب هرچه بیشتری گرفت. در این رابطه در منبع فوق‌الذکر از جمله چنین میخوانیم: «سیاست از هم گسستن صحرای تورکمن، از طرف اسدالله علم که مدتی رئیس بنیاد پهلوی، و سپس نخست‌وزیر و بالاخره وزیر دربار محمدرضا پهلوی بود، اعمال میشد. وی کراراً در مجالس و محافل به این نکته اشاره کرده بود. مخصوصاً نسبت به فروش زمینهای صحرا به غیر بومیها، حساس بود و اصرار می‌ورزید. این "نظریه" را کسانی که با او در تماس بودند کراراً می‌گفتند، که منظور از معامله زمین به منتفدین مملکتی تعقیب چنین سیاستی است. به قول ایشان "تورکمنی که بی زمین میماند، مجبور میشود برای کار به شهرهای دیگر ایران برود...» (منصور گرگانی، ص. 55-54). لازم به یادآوریست که از مطالعه‌ی خاطرات تاریخی و مستند؛ ارتشید فردوست؛ از بلندپایگان ساواک، متوجه میشویم که هم اسدالله علم و هم پدرش شوکت الملک علم از مأموران سازمان سرّی انتلجنس سرویس انگلستان بوده‌اند.

در سالهای 1334-1333 شمسی (56-1955 میلادی) زمانی که ما دانش آموزان دبستانی بودیم از سوی عوامل رژیم در منطقه (بعدها فهمیدیم که از سوی رکن 2 ارتش بوده است) چنین شایعه‌ای در بین مردم انداختند که "تمامی تورکمنها را می‌خواهند به استان خوزستان بکوچانند. گویا در آنجا پول خیلی زیاد، اما کارگر کم است، و مزد کارگر روزی 20 تومان میباشد". طبعاً با انداختن این شایعه می‌خواستند اند تا عکس العمل مردم تورکمن را ارزیابی کنند. مزد روزانه 20 تومان برای کارگر نیز در حالیکه در تورکمنصحررا فقط 5 تومان بود، یک تشویق مادی بوده است. ما بحث پیرامون این شایعه را در خانواده‌ها گوش میکردیم و در دبستان نیز به همدیگر میگفتیم. عکس العمل غالب و عمومی تورکمنها این بود که "حتی اگر ما از گرسنگی بمیریم هرگز وطن آباء و اجدادی خودمان را تورک نخواهیم کرد". در نتیجه، این شایعه بعد از مدّت کوتاهی از جدیت افتاد و فراموش شد. اما غصب زمینها با خشم و خون ادامه یافت. برخی ناظران میگفتند که در "اداره املاک و مستغلات پهلوی" در تهران، نقشه‌ی بزرگ اراضی مرغوب تورکمنصحررا وجود داشته است، که از روی آن اراضی تورکمنصحررا را که شاه‌رگ حیاتی ملت تورکمن بود، به کسانی که در عمر خود تورکمنصحررا را ندیده بودند، میفروختند. در این رابطه در منبع فوق‌الذکر نیز چنین میخوانیم: «شاه شخصاً فروش اراضی صحرای تورکمن را زیر نظر داشت. هر حواله‌ای که صادر می‌شد، پس از تأیید شاه، و صدور امریه تحت عنوان "شرف صدور" (که پاسخی بود به "شرف عرض")، مورد معامله قرار میگرفت...» (همانجا ص. 56).

هرسال در فصل پانیز که فصل کشت بود، بین ژاندارمهایی که به همراه غاصبین بیگانه جهت غصب زمینهای مردم آمده بودند، و روستائیان تورکمن که از هستی خودشان دفاع میکردند، درگیریهای خونی در میگرفت. حتی خانه‌ی روستائیان را با تراکتورهای کشاورزی بر سرشان خراب میکردند. در تمام خانواده‌های تورکمنصحررا با خشم و نفرت از کشتار و شکنجه‌ی مردم بیدفاع، حتی زنان باردار توسط ژاندارمهای مسلّح رژیم صحبت می‌شد. فجایعی که در روستاهایی چون: آتا آباد، تاتار، ایمر، ملجان آباد، گل چشمه، کنگور و غیره اتفاق افتاده، زبانه‌د عوم بود. هدف

اصلی از اینهمه جنایات را زنده یاد دکتر م. گرگانی بدرستی بیان میکند: «علاوه بر سیاست تاراج و غارت مایملک مردم هدف دیگری هم در پیش داشت. و آن این بود که یکپارچگی تورکمن منهدم شود. شخصیت های متنفذ تهران، به صحرا بیایند و بدنبال خود کارگران و اشخاص غیر تورکمن در صحرا مستقر کنند، تا شاید پس از سالها زبان و نژاد و قومیت تورکمن مستهلک گردد» (همانجا ص. 60).

در سال 1340 شمسی (1961 میلادی) با ایجاد؛ شاه مزرعه گارد سلطنتی؛ (شاه مزرعه کمال) در نزدیکی شهر آق قلا در زمینهای غصبی از چند روستا، نیروهای مسلح گارد سلطنتی مستقر گردید. علاوه بر غصب زمینهای مزروعی و ساخته شدن سد بر روی رود گرگان جهت آبرسانی به این اراضی، با غصب بخشی از مراتع دامداران تورکمن در منطق مرزی با جمهوری تورکمنستان چند هزار گوسفند پرواری نیز بر ثروت این گارد علاوه گشت. استقرار نیروهای گارد سلطنتی در حقیقت برقراری حکومت نظامی اعلان نشده بر تورکمنصحرا با هدف کنترل کامل و ممانعت از هرگونه فعالیت سیاسی در منطقه بود.

اقدام استعماری دیگری که از اوایل دهه 1330 شمسی و بویژه پس از کودتای 28 مرداد 1332 با نظارت و کارگردانی مستقیم؛ اسدالله علم؛ وزیر دربار آغاز گردیده، عبارت از اسکان روستاهای غیر تورکمن در کنار روستاهای تورکمن و بر روی اراضی غصبی بوده است که تا این تاریخ نیز با شدت تمام ادامه دارد. هدف اصلی از این اقدامات غیر انسانی و مخالف با؛ منشور حقوق بشر؛ و؛ میثاقهای بین المللی؛ همانگونه که در بالا اشاره شد، کامل کردن و به پایان رساندن پروسه ی بهم زدن ترکیب اتنیکی تورکمنصحرا، آسیمیلاسیون و در نهایت نابود کردن هویت ملی ملت تورکمن بوده و میباشد. گفته میشود و به احتمال قوی میتواند درست باشد که اخیراً یک تشکیلات نیمه مخفی نیز در جهت سازماندهی هرچه بیشتر این برنامه ی صهیونیستی در شهر کلاله تورکمنصحرا ایجاد گردیده است. در رابطه با این مسائل و نیز گنوسیت (ژنوسید) فرهنگی مکمل آن، علیرغم برقراری سانسور شدید، در برخی نشریات تورکمنصحرا و در صفحات انترنتی، هرچند جسته و گریخته و اشاره وار، به مطالب تکانه دهنده و قابل تعمق برخورد میکنیم. مانند مقاله کوتاه اما پرمفهوم و هشدار دهنده ی کارشناس تاریخ؛ طاهر سارلی؛ در نشریه یاپراق سال پنجم شماره تحت عنوان " اگر فرهنگ و زبان نباشد، تورکمن میمیرد".

نمونه دیگر از افشاگری این جنایات به زبان دیپلوماتیک، سخنان شهید؛ مهمی هلاکو؛ نماینده مجلس تورکمنصحرا در پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی میباشد. بخشهایی از آنرا که احتمالاً با مقداری سانسور و حذف برخی کلمات در کتاب؛ لاله های صحرا؛ چاپ شده است، از نظر میگذرانیم. ایشان در یکی از جلسات رسمی مجلس در رابطه با حمایت از مقاومت سرسختانه ی دو روستای؛ تکه لر؛ و؛ قوجوق؛ بر علیه غصب چراگاههایشان از سوی دولت جهت اسکان غیر تورکمنها، خطاب به خاتمی از جمله چنین میگوید:

« جناب آقای خاتمی ریاست محترم جمهور! در دنیای امروز حضرت عالی گفتگوی تمدنها و گفتمان فرهنگها را مطرح کردید و در جهت تحقق آن تلاش و کوشش همه جانبه ای صورت گرفته و هیئت هایی در جهت طرح این موضوع در داخل و خارج به بحث مینشینند، ای کاش درکنار آن گفتگوی قومیتها در ایران مطرح میشد تا ما با زبان دل قومیتها آشنا می شدیم...». ایشان سپس به ایجاد شدن بیش از 200 روستای غیر تورکمن در کنار روستاهای تورکمن اشاره کرده ادامه میدهد: « ... گویی که مردم را غیر ایرانی می شناسند و مثل فلسطینی ها زمین آنها را به زور گرفته و در کنارشان قومیت های دیگر را بنشانند...» (لاله های صحرا، ص. 105-103).

پدیده آپارتایدی دیگری که بویژه پس از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی حتی با شدت بیشتری اعمال میگردد اینست که، در تورکمنصحرا در ادارات دولتی و نیمه دولتی تورکمنها را استخدام نمیکنند و یا درصد ناچیزی از تورکمنهای (برخا) دژنره شده را استخدام میکنند. در منطقه آنچنان شرایطی ایجاد کرده اند که، نیروهای جوان تورکمن مجبور میشوند (و یا احتمالاً از سوی سازمانهای مخفی هدایت میشوند) بدنبال یافتن کار، دسته دسته راهی شهرهای فارس نشین ایران شوند تا اینکه بتدریج در آنجا ساکن و حل (آسیمیله) شوند.

من خودم درتابستان سال 1999 م. زمانیکه در شهر استامبول تورکیه بودم، متوجه شدم که صدها جوان تورکمن بدنبال یافتن کار از تورکمنصحرا آمده اند و حتی تا پیداشدن کار، شبها را در پارکهای عمومی این شهر به صبح می رسانند!؟ در میان این جوانان مظلوم تحصیلکرده های دانشگاهی نیز وجود داشتند. وقتی از چند نفر از آنان پرسیدم که چرا به چنین روزی افتاده اند؟ در حالیکه تورکمنصحرا خود همیشه مرکز کار و فعالیت بوده است؟ آنان در جواب گفتند که: « ما تورکمنها را در تورکمنصحرا استخدام نمیکنند. یعنی از هر صد نفری که استخدام میکنند، شماره ی تورکمنها از 5 نفر تجاوز نمیکنند. آنها هم کسانی هستند که باب طبع شوونیستها بوده، و یا به پول و پارتی متوسل شده اند. در نتیجه ما مجبور میشویم بدنبال کار راهی تهران و یا شهرهای جنوبی ایران شویم. در تهران به ما ماهانه

50 دلار آمریکایی در مقابل کارهای سخت می‌دهند. اما در استامبول برای همان کارها ماهانه 150 دلار می‌دهند، بعلاوه در محل کار جای خواب (هر چند غیر مطلوب) و غذا نیز داده می‌شود. علت آمدن ما همین مسئله می‌باشد.»

علاوه بر تمامی اینها، فارسیزاسیون اجباری و شدید از طریق ایجاد کودکستانهای بیشمار و غیر ضرور در مناطق تورکمن نشین شهرها و اجبار و اصرار رسمی در صحبت کردن بدون لهجه ی زبان فارسی، تحقیر و توهین روزانه از طریق رسانه های گروهی به حیثیت ملی، زبان، آداب و سنن تورکمن، از هم پاشاندن طبق برنامه ی شیرازه ی خانواده های تورکمن، فراهم کردن برنامه ریزی شده ی شرایط برای ازدواجهای اجباری تورکمن و غیر تورکمن، ممانعت تراشی در راه استفاده از نامهای اصیل تورکمنی برای کودکان، تغییر نامهای جغرافیایی تورکمنی و حتی حذف نام تاریخی تورکمنصحر با تشکیل استان تحمیلی گلستان با هدف تبدیل کردن تورکمنها به اقلیت ملی در سرزمین آباء و اجدادی خودشان ... و در یک کلام ؛ گنوسیت فرهنگی؛ با شتاب و گستاخی روزافزونی ادامه دارد.

برخی از نتایج عملی سیاست راسیستی 78 ساله ی (1925-2003) حکومت تهران بر ملت تورکمن را میتوانیم چنین خلاصه کنیم:

1- در سال 1925 هنگام اشغال نظامی تورکمنصحر توسط رضاشاه، در سرتاسر این سرزمین حتی یک خانواده ی ایرانی موجود نبوده است. حتی طبق آمار سال 1335 شمسی (1956 میلادی) نفوس غیر تورکمنها در تورکمنصحر در حدود 1% (یک درصد) بوده، که نیمی از آن یک درصد را نیز تورکهای آذربایجانی و خراسانی تشکیل میداده است (ر.ک. اسدالله معینی، ص. 40). اما در نشریات امروزی منطقه از استان تحمیلی و کذایی گلستان بعنوان ؛ موزائیک اقوام؛ سخن میرود!! زیرا علاوه بر اسکان سریع و مصنوعی غیر تورکمنها در شهرها، بیش از 200 روستای غیرتورکمن نیز در سرتاسر تورکمنصحر به شیوه ی صهیونیستی ایجاد کرده اند. اکنون از کل جمعیت استان گلستان، تنها حدود یکسوم نفوس را تورکمنها تشکیل می‌دهند، که درصدی از آن نیز در نتیجه ی سیاست آسیمیلیسیون، هویت ملی خود را از دست داده اند. بخش قابل توجهی از جمعیت تورکمن نیز بصورت اقلیتی غیر مؤثر در استان خراسان زندگی میکنند.

2- در سال 1925 میلادی در سرتاسر تورکمنصحر تنها 20 نفر قادر بوده اند که بزبان همسایگان فارس خود صحبت کنند، در حالیکه هزار خانوار به زبان روسی تسلط داشته اند. اما امروز بر طبق نوشته ی نشریات رسمی منطقه، تقریباً کل نفوس زیر 30 سال تورکمن قادر به تکلم درست به زبان ملی و مادری خود نمی‌باشند!؟ (از جمله ر.ک. نشریه یابراق شماره 20 زمستان 1381 و نشریه صحرا شماره 54 مرداد 1381).

3- سرمایه های ملی تورکمنصحر اعم از زمینهای کشاورزی مرغوب، کارخانه ها و صید ماهی، جز در موارد استثنایی بالکل از دست صاحبان اصلی آن یعنی ملت تورکمن گرفته شده، بدست مهاجرین از راه رسیده ی غیر تورکمن سپرده شده است.

واقعتهای دردناک فوق الذکر (که مستی از خروار می‌باشد) چیزی جز تجاوز گستاخانه و وحشیانه به حریم مقدسی نیست که از سوی ادیان الهی و مفاد حقوق بشر به رسمیت شناخته شده و غیر قابل تجاوز اعلام گردیده است. چیزی جز زیرپا گذاشتن شرافت و حیثیت انسانی و از جمله زیرپا گذاشتن ایدئولوژی، ایمان و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نمی‌باشد.

بخش سوم: نگاهی به تجربه سیاسی 80 ساله خلقدان در تورکمنصحر (تورکمنستان جنوبی)

همانگونه که در بالا اشاره کردیم، علیرغم اینکه تورکمنصحررا بر اساس توافق امپریالیستهای روسی و انگلیسی در جریان تقسیم نهایی آسیای میانه بین خودشان، جزو ممالک محروسه قاجار محسوب گردیده بود، ملت تورکمن استقلال خود را همچنان حفظ میکرد. اما پس از آنکه رضاخان از سوی امریالیزم انگلیس در جهت تأمین منافع استعماریشان بر اریکه حاکمیت نشانداده شد، مرحله جدیدی در تاریخ ایران آغاز میگردد که سه هدف عمده را دنبال میکرد: 1- انقراض سلسله تورک قاجار که حکومت را به نیروی رزمی و توان سیاسی خود بدست آورده بودند

نه از دست استعمارگران روسی یا انگلیسی، لذا زیر بار قبول هرنوع روابط تحمیلی خفت بار نمی رفتند. و نشانند کسانی بجای آنان که عاری از هرگونه اصالت و غرور ملی بوده، برای ماندن در قدرت حاضر به دادن تن به هر خفتی باشند. 2- از بین بردن سیستم فدرال سنتی؛ ممالک محروسه ایران؛ از طریق سرکوب ملت‌های استقلال طلب (و مستقل) که موی دماغ استعمارگران بود و ایجاد حکومتی متمرکز، سرکوبگر و مجهز به سلاح‌های مدرن اربابان. 3- نهادی کردن راسیسم فارس و ایدئولوژی فاشیستی پان آریائیزم بعنوان مکمل و پایه معنوی برنامه استعماری فوق. این ایدئولوژی ضد انسانی در اروپا و بویژه شهر برلین و با کمک‌های بیدریغ محافل فاشیستی آلمان تولید شده، از طریق عوامل جیره خواری چون تقی زاده ها، کاظم زاده ها، محمود افشارها... به ایران صادر میشود، تا در کنار سلاح‌های مدرنشان بعنوان سلاح ایدئولوژیک به اهدافشان خدمت نماید. (برای اطلاع بیشتر در این زمینه ر.ک. جمشید بهنام؛ برلینی ها؛ انتشارات نی 1379- تهران)

همانگونه که میدانیم جنبش‌های آزادیخواهانه، استقلال طلبانه و دمکراتیک آذربایجان، گیلان، کردستان، عربستان (خوزستان) و همزمان بلوچستان و (دفع از استقلال) تورکمنصحررا (1924-1925) یکی پس از دیگری با سلاح‌های مدرن اروپایی و حتی شرکت مستقیم هواپیماهای انگلیسی و آلمانی در جنگ تورکمنصحررا به نام رضاخان سرکوب می شود و بدنیا آن به همراه تبلیغات پر سروصدا و رنگین رسانه های گروهی اروپا و عوامل داخلی آنان، همزمان با برگزاری جشن‌های با شکوه و نوشیدن مشروبات گرانبه‌قیمت اهدایی شرکت‌های نفتی، " نظام ابد مدت شاهنشاهی آریایی" برگرده ی ساکنین ایران نشانداده می شود. ما در این جا خواهیم کوشید در حد توان و میزان اطلاعات خود، حیات سیاسی ملت‌مان را از این مقطع تاریخی به بعد از نظر بگذرانیم. ابتدا نگاهی می اندازیم به زمینه های سیاسی منطقه و ایران که منجر به جنبش استقلال طلبانه ملت تورکمن در تورکمنصحررا (تورکمنستان جنوبی) به رهبری عثمان آخون و اعلان جمهوری در 20 ماه مه 1924 (د. آتایف، ص. 48) منجر گردید.

پس از شکست امپریالیزم روس از ژاپن در سال 1905 و بدنیا آن انقلاب مشروطیت و تشکیل دوما، از یکسو حکومت مرکزی تضعیف شده قدرت سرکوبگری خود را تا حد زیادی از دست میدهد و از سوی دیگر شرایطی نسبتاً دمکراتیک بر سرتاسر امپراتوری حاکم میگردد. از این تاریخ در سرتاسر امپراتوری روسیه بویژه در قفقاز و تورکستان خلق‌های تحت ستم بپا میخیزند و جنبش‌های بخش ملی به مسئله مرکزی تبدیل میشود. ملت‌های تحت ستم ساکن تاتارستان، قفقاز و تورکستان جهت شاوره پیرامون راه حل مسئله ملی، در شهرهای قازان، باکو و تاشکند کنگره های بزرگی تشکیل میدهند. نمایندگان خلق تورکمن نیز در این نشست‌ها، مخصوصاً در کنگره تاشکند شرکت کرده بودند. ایده فدرالیزم در چارچوب امپراتوری را در حقیقت نمایندگان این ملت‌ها به دوما برده و از تصویب گذرانده بودند. تعدادی از این ملت‌ها نیز فراکسیون خود را در درون دوما تشکیل داده بودند. جنگ دوم جهانی، انقلاب بلشویکی و درگیری فراگیر بین بلشویک‌ها و منشویک‌ها فرصت طلایی دیگری برای ملت‌های در زنجیر روسیه پیش آورد. در این شرایط بسیاری از خاق‌ها حکومت‌های ملی خود را تشکیل میدهند. مثلاً جمهوری ملی و دمکراتیک آذربایجان به رهبری محمد امین رسولزاده در آذربایجان شمالی در سال 1918، حکومت ملی تورکستان در همان سال. " در تورکمنستان (آشغاباد) نیز با استفاده از این فرصت و به کمک نیروهای انگلیسی، حکومت ملی به رهبری شخصیت‌های ملی چون؛ عزیزخان؛ و؛ اوراز سردار؛ در سال 1918 ایجاد میگردد. و نیز جنبش ملی به رهبری خان جنید در شمال تورکمنستان آغاز میگردد که پس از روی کار آمدن بلشویک‌ها نیز چند سالی ادامه می یابد" (اراز محمد سارلی، ص. 14-16). البته همه این حکومت‌های ملی پس از مسلط شدن ارتش سرخ بر سرتاسر شوروی سابق، از سال 1920 برچیده شده، اجباراً به جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی تبدیل میشوند. حقایق فوق پوچی برخی دید‌ها را که به عمد یا به سهو میکوشند جمهوری‌های شوروی سابق را عطیه حزب کمونیست شوروی وانمود کنند، کاملاً آشکار میکند. برعکس این جمهوری‌های شوروی و دولت‌های مستقل امروزی نتیجه و دست‌آورد قانونمند صد سال مبارزات پیگیر و استقلال طلبانه خود این ملت‌ها بر علیه شونیزم روس در اشکال مختلفش بوده است. اگر چنین عطیه ای در بین بود، احزاب برادرشان در یوگسلاوی، بلغارستان، چکسلواکی و چین چنان برخورد فاشیستی به اقلیت‌های ملی روا نمیداشتند، که فضاحت‌های آن پس از فروپاشی این نظام هرچه بیشتر آفتابی شد.

به هر حال، تورکمنصحران نیز خواه ناخواه در کوران این مبارزات استقلال طلبانه قرار میگرفت. بویژه اینکه روحانیون و مدرّسین تورکمنصحران برای کسب علم، چندسالی را در حوزه های علمیه بخارا، سمرقند و خیوه می گذراندند. و پر واضح است که مسائل مهم روز در بین طلبه هایی که از سرزمینهای سنی نشین به آنجا می آمدند مورد بحث و فحص قرار میگرفت. در رابطه با عثمان آخون رهبر جنبش رهایی بخش تورکمنصحران (1924-1925)، یکی از جوانان تحصیل کرده آندوره مرحوم سرهنگ مهشید که در حدود سال 1972 در محضرشان بودم، چنین توضیح داده بودند:

" عثمان آخون در بخارا با امان الله خان که بنیانگذار افغانستان نو شناخته میشود همدرس و هم حوزه بوده اند. آنان پس از گفتگوها و مشورت های زیاد به این قرار و تصمیم میرسند که هر کدام در سرزمین خود، یعنی امان الله خان در افغانستان و عثمان آخون در تورکمنصحران جنبش رهایی بخش ملی (تشکیل دولت ملی مستقل) را آغاز نمایند. بر اساس این تصمیم هر یک در بین ملت خود جنبش استقلال طلبانه را که در شرایط آزمان، در عین حال مضمون ضد انگلیسی داشت، آغاز میکنند. امان الله در افغانستان موفق میشود، اما جنبش (تلاش) عثمان آخون مانند دیگر جنبشهای ملی ایران با شکست روبرو می شود."

از سوی دیگر در خود تورکمنصحران نیز علیرغم کوشش برخی خانها و تاجران حامل فرهنگ وابستگی و روسوفیل (دوستداران روس و پیوستن به روسیه بجای ایجاد دولتی مستقل) مبارزه اکثریت مردم تورکمن علیه اشغالگران مختلف ادامه داشت. بویژه از سال 1916 علیه غارتگریها و جنایات ژنرال مادریدف فوق الذکر مبارزه همگانی به شدت ادامه داشت. در همین زمان سه نفر از اسیران جنگی ارتش تورکیه عثمانی در دست روسها، که پس از آزاد شدنشان از طریق تورکستان به وطن خود برمی گشتند، وارد کوموش دغه شهر مرکزی آزمان تورکمنصحران می شوند. این سه نفر که یکی از آنان قبلاً معلم بوده است، از سوی رهبران روحانی تورکمن به گرمی استقبال می شوند. این سه نفر در عرصه های مختلف اجتماعی و سیاسی با بزرگان خلق تورکمن مشورت میکنند. از جمله بمثابه لازمه حفظ استقلال و پیشرفت، مسلح شدن به علوم جدید را طرح میکنند. سپس با حمایت روحانیون روشنفکر مدرسه جدیدی باز کرده به تحصیل علوم می پردازند.

با توجه به مجموعه شرایط فوق الذکر ما میتوانیم نتیجه بگیریم که؛ در مقطع قدرت یابی رضاخان و خیزش رهایی بخش ملی ملتهای غیر فارس علیه این پدیده که در حقیقت سرآغاز مرحله جدیدی از سیاست استعماری در ایران بود، ملت تورکمن در تورکمنصحران نیز صاحب آگاهی ملی و مسلح به فرهنگ استقلال خواهی بوده است.

همانگونه که در بالا دیدیم، آخرین مرحله سرکوب جنبشهای رهایی بخش از سوی رضاخان، تورکمنصحران و بلوچستان بود. در سال 1924 رضاخان از ملت تورکمن می خواهد که: 1- تمامی سلاحهای خود را به دولت تسلیم کنند. 2- مأموران دولتی اعزامی از مرکز را به تورکمنصحران راه داده، اداره امور تورکمنصحران را به آنان واگذارند. 3- مالیات چندین ساله را بپردازند و...

ملت تورکمن که تا آن تاریخ تنها یک رابطه صوری و سمبلیک با دولت قاجار داشت، بخوبی میدانست که معنی مطالبات فوق پذیرفتن اسارت کامل در دست حکومت تهران و از دست رفتن استقلال و آزادیشان میباشد. لذا این تکالیف را با قاطعیت رد میکنند و جنب و جوش تازه ای سرتاسر تورکمنصحران را فرامیگیرد. از یکسو در همه جا مردم خود را برای دفاع از این تهدید آماده میکنند، و از سوی دیگر طبق سنن قدیمی تورکمن، نمایندگان تمامی ایلات و طوایف در روستای اومچه لی گرد آمده در کنگره بزرگی که چند روز طول می کشد، برای مقابله با شرایط جدید به شور و مصلحت می پردازند. و در نهایت در روز 20 ماه مه 1924 با اعلان جمهوری در تورکمنصحران و انتخاب عثمان آخون به رهبری خود، تصمیم قطعی به دفاع از کیان و سرزمین آباء و اجدادی خود میگیرند. بدنبال آن جنگ بین نیروهای داوطلب تورکمن یا قشون ملی از یکسو، و قشون متجاوز حکومت تهران که به مدرنترین سلاحهای انگلستان مجهز بودند از سوی دیگر، بیش از یک سال ادامه پیدا میکند. بجز انگلستان دیگر کشورهای اروپایی نیز با توافق پنهانی با شوروی از رضا خان حمایت میکردند. حتی خلبانان آلمانی نیز همراه با انگلیسیها در بمباران نیروهای تورکمن شرکت کرده بودند. رسانه های گروهی غرب نیز جنگ روانی علیه جنبشهای استقلال طلبانه و به نفع حکومت تهران راه انداخته بودند. تورکمنهای تورکمنستان شوروی نیز به جنب و جوش می افتند و طی تشکیل کنگره ای در غرب تورکمنستان خواستار کمک به برادران خود در جنوب میشوند. اما علیرغم توافق و حمایت برخی مقامات ملی تورکمنستان شوروی چون؛ قایغی سیز آتابایف از این تصمیم مردم، حکومت مسکو به بهانه عدم دخالت در امور داخلی کشور ایران به شدت مخالفت میکند. در نتیجه سرنوشت این جنگ نیز همانند دیگر جنبشهای رهایی بخش ایران از پیش تعیین شده بود. علیرغم قهرمانیهای بزرگی که نیروهای داوطلب بدون حامی تورکمن از خود نشان دادند، به علت کمبود ساز و برگ جنگی به شکست انجامید. و نیروهای رضاخان مانند همه ارتشهای اشغالگر به قتل و غارت وحشیانه مردم بی دفاع پرداختند. در نتیجه تورکمنصحران نیز استقلال خود را از دست داد و سرنوشت

ملت تورکمن نیز تماماً بدست حکومت دیکتاتوری-راسیستی تهران افتاد.(برای اطلاعات بیشتر ر.ک. ه. آتایف؛ جنبش رهایی بخش تورکمنهای ایران؛ و دکتر قلیچ یموت ؛ تورکمنلر؛ ص. 130-128). یکی از اساسیترین علت شکست همه جنبشهای استقلال طلب ممالک محروسه قاجار بر علیه حکومت نوپای تهران این بوده است که در رابطه با ایجاد حکومت دیکتاتوری مرکزی و از بین بردن فدرالیسم سنتی ؛ ممالک محروسه؛ بین دولتهای شوروی و انگلستان توافق پنهانی صورت گرفته بود، بدین مضمون که به حریم یکدیگر دخالت نکنند. یعنی انگلستان تعهد میدهد که به جنبشهای رهایی بخش خلقهای داخل شوروی کمک نکند و در مقابل حکومت سوسیالیستی شوروی نیز متعهد میشود که از جنبشهای داخل ایران (اعم از ملی دمکراتیک و یا سوسیالیستی) که عملاً حریم انگلستان بود، هیچگونه حمایتی نکند. این توافق پشت پرده به امضاء " پیمان مودت بین ایران و شوروی 26 فوریه 1921" منجر میشود.(برای اطلاع بیشتر ر.ک. به سیروس غنی ؛ ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار؛ ص. 111 به بعد).

به هر حال، عده ای از رهبران و نیروهای جنبش به اجبار از مرز گذشته وارد تورکمنستان شوروی سابق می شوند. برخی نیز چون گوک صوفی پس از مدت کوتاهی به منطقه برمی گردند. جالب اینجاست که علیرغم تسلط ظاهری حکومت بر شهرها، مردم تورکمن در کلیه امور اجتماعی داخلیشان تا مدتها از رهبران سابق خود اطاعت میکنند، نه از مأموران اعزامی از تهران. لذا دولت مجبور میشود برای یک دوره گذار جهت اداره امور و حفظ نظم و ترتیب در منطقه برخی از این رهبران را در موقعیت سابق خود نگهدارد و احترامی را که مردم تورکمن به آنان قائلند، رعایت کند. تا مدتها مقاومت پراکنده و مسلحانه که با سماچی نامیده میشدند، در اعماق تورکمنصحرا ادامه داشت و ژاندامها قادر نبودند در خیلی از روستاها مستقر شوند. بجز آذربایجانیهایی که بصورت دستفروشی به تجارت و کسب و کار مشغول بودند، هیچ غیر تورکمنی را به روستاها راه نمیدادند. حتی تا نیمه های دهه چهل شمسی (دهه شصت میلادی) تقریباً خود تورکمنها در منطقه صاحب اورتوریت بودند. " در اواخر جنگ دوم جهانی سه نفر از رهبران ملی تورکمن یعنی گوک صوفی، آنا مراد آخون و ... از سوی مأمورین ارتش سرخ که وارد تورکمنصحرا شده بودند، در شهر گنبد دستگیر و به شوروی برده می شوند. جرم آنان داشتن گرایشات استقلال خواهی ؛ پان تورکیزم؛ و داشتن رابطه با جنبش استقلال طلبانه تورکستان به رهبری ؛ مصطفی چوقای ؛ بوده، که از سوی اشغالگران، جنبش پان تورکیستی نامیده می شد. از سرنوشت این افراد اطلاع دقیقی در دست نمیباشد.

همانگونه که در بخش بالا نیز آمد، حکومت تهران بموازات تسلط خود بر تورکمنصحرا سیاست راسیستی خود را با بکارگیری تمام شیوه های موجود در تجربه حکومتهای نژادپرست دیگر پیش می برد. مخصوصاً در امر بی هویت کردن تورکمنها و دیگر خلقهای غیر فارس و نابود کردن هرگونه احساسات و گرایشهای استقلال خواهی در آنان، دون پروری و دامن زدن به خصلتهای چاکر صفتی و بیگانه پرستی، راه انداختن جنگ روانی و خرد کردن شخصیت و غرور ملی آنان از طریق توهینهای کثیف توسط کتب و دیگر رسانه های گروهی... بودجه های کلانی صرف میکند. اما علیرغم همه این کوششها جنبش اعتراضی و آزادیخواهی نیز هیچوقت خاموش نمی شود.

در سال 1932 رضاشاه تمامی اراضی مزروعی تورکمنها را از دستشان گرفته شروع به فروختن مجدد آن به خودشان می کند. عده ای از جوانان تورکمن که در راستای برنامه فارسیزاسیون اجباری برای تحصیل به تهران فرستاده شده بودند، به این عمل رژیم اعتراض میکنند. در نتیجه تعدادی از آنان چون قربان محمد سیوری، حاجی خان اوغوزی و احمد فرزانه دستگیر و زندانی میشوند. از بین آنان قربان محمد سیوری در زندان شهید می شود. آنها قلیچ بابایی و برخی دیگر به حزب توده می پیوندند. بابایی که جزء گروه 53 نفر حزب توده نیز بوده، پس از چندی از زندان آزاد می شود. وی آنگاه (1947)، با توصیه و حمایت محمد آخون اولین نماینده مجلس رضاشاه، ابتدا در بندر تورکمن و سپس به اتفاق برخی از ارتشیان چون سرهنگ خطیبی و سرهنگ مختومی اقدام به تأسیس شعبه های حزب دمکرات میکند. این حزب از سوی ؛ قوام السلطنه؛ (از سرکوبگران اصلی جنبش ملی-دمکراتیک آذربایجان به رهبری پیشه وری) بنیانگذاری شده بود." (اطلاعات از کتاب دکتر ق. یموت ؛ دنیاد آکی تورکمنلر؛ و مصاحبه با مؤلف). در سال 1944 نیز عده ای از روشنفکران چون غایب بهلکه، بایرامجان نیازی، کریم آق، صفر انصاری و دیگران وارد حزب توده می شوند. این عده اقدام به انتشار نشریه ای بنام ؛ تورکمن سسی؛ میکنند. حادثه دیگری که در این سالها در تورکمنصحرا روی میدهد و به رشد سیاسی مردم یاری میرساند، قیام افسران خراسان در سال 1945 بوده است. این افسران که در میان آنان یک افسر تورکمن بنام سروان عبدالرحیم ندیمی نیز نقش قابل توجهی داشت، از مشهد به سوی تورکمنصحرا حرکت کرده و در سر راه خود تعدادی از قرارگاههای ژاندارمری را نیز خلع سلاح کرده بودند. هدفشان این بوده است که از طریق تورکمنصحرا به سوی آذربایجان و کردستان رفته، به جنبشهای ملی و رهایی بخشی که به رهبری پیشه وری و قاضی محمد آغاز شده بود یاری رسانند. اما وقتی آنان به گنبد کاوس میرسند به دامی که رژیم برایشان تدارک دیده بود افتاده، شکست می خورند. با دادن تعدادی کشته و مجروح متواری می شوند.

در مقطع جنبش دکتر محمد مصدق در سال 1332 نیز اغلب روشنفکران تورکمن از جمله معلمین ما وارد حزب توده شده بودند. بدین ترتیب نخستین تحصیلکرده های تورکمن در مدارس رژیم رضاشاه پهلوی و نیز تحصیلکرده های سالهای بعدی تا 1332 (1963) بجای آنکه بتوانند به فکر ایجاد یک تشکیلات مستقل ملی تورکمن باشند، اغلب وارد حزب توده و اندکی نیز جذب جبهه ملی می شوند. از سال 1332 به بعد همانگونه که در بالا آمد، فشارهای همه جانبه به شیوه صهیونیستی و آپارتاید رو به فزونی رفت. ایجاد شاه مزرعه کمال در سال 1340 در حقیقت استقرار حکومت نظامی اعلان نشده در تورکمنصحرأ بود. ساواک کنترل شدیدی بر منطقه داشته کوچکترین حرکت سیاسی و فرهنگی را زیر نظر می گرفت. بعلت فقدان یک تشکیلات ملی، نسل بعد از 1332 تقریباً هیچگونه اطلاعی از کم و کیف جنبشهای ملی و استقلال طلبانه ملتش نداشت. زیرا کسانیکه مدت طولانیتری در درون تشکلهای به اصطلاح سراسری چون حزب توده و جبهه ملی که چیزی جز بازوهای چپ نما و راست نمای شوونیزم فارس نمیباشند، بتدریج احساسات و هویت ملی خود را از دست داده نا آگاهانه و گاهاً آگاهانه با منافع ملی خود در تقابل قرار میگیرند. نمونه های انسانهای خوبی که فدای این راه اشتباه شده اند کم نیستند. یکی از آنان که ما برخورد کردیم سرهنگی از کادرهای برجسته و صادق حزب توده بود. ایشان خودشان تورکمن و خانمشان تورک آذری بوده در پایتخت تورکمنستان نیز زندگی میکردند. هر وقت که خدمتشان می رفتیم علیرغم میل ما، با ماها فارسی صحبت می کردند. فرزندشان نیز بجای تورکمنی یا تورکی، به فارسی و روسی زبان باز کرده بود! در نتیجه دربین روشنفکران این دوره تورکمن برخلاف دهقانان و دیگر اقشار مردم، فرهنگ وابستگی، خود کم بینی و پذیرفتن داوطلبانه فرهنگ بیگانه فارسی قویتر بود. اگر مبارزات فرهنگی- ملی زنده یاد دکتر احمد قره داغلی که دهها تن از جوانان را جهت تحصیل به تورکیه فرستادند نبود، میتوانست کار ما به جاهای بسیار پاریکتری بگشود. زیرا اکثر کسانیکه در تهران یا دیگر شهرهای فارس نشین ایران تحصیل میکردند، تحت تأثیر حاکمیت جو راسیستی ضد تورکی به درجات مختلفی از خود بیگانه تر و به همان نسبت شیفته تر به فرهنگ حاکم بر می گشتند و در محیط خود نیز تأثیر سوء میگذاشتند. اما برعکس، اکثر کسانیکه در تورکیه تحصیل میکردند، ضمن آشنانشدن با فرهنگی مدرنتر نیمه اروپایی، بطور طبیعی اعتماد بنفس و غرور ملی شان نیز بسیار تقویت می شد.

در چنین شرایط تاریکی عده ای از نوجوانان تورکمن در سنین 20 سال و پانینتر، در سال 1340 در شهر گنبد کاوس اقدام به تشکیل کتابخانه ای خصوصی بنام؛ کتابخانه جوانان تورکمن؛ می کنند. آنان سعی میکردند کتابهایی را که در آنزمان ممنوع و یا نیمه ممنوع محسوب می شد، تهیه و در اختیار دیگران قرار دهند و بویژه هم سن و سالان خود را به مطالعه چنین کتابهایی تشویق می کردند. طولی نمی کشد که تشکیلات ساواک به فعالیت اندک این نوجوانان و بویژه به نام کتابخانه حساس میشود. بالاخره با هشدار ساواک کتابخانه را جمع میکنند. اما تعدادی از کتابهای مورد نظر خود را در قفسه های کتابخانه مدرنی که به کوشش یکی از مأمورین سپاه صلح آمریکا بنام مستر مور باز شده بود، بدون آگاهی مسئولین جا میدهند. و محل این کتابها را به دیگران اطلاع داده تشویق به مطالعه آنان می میکنند. این گروه علاوه برآن در عرصه کارهای ملی- فرهنگی دیگری نیز فعالیت خود را ادامه میدادند. از جمله؛ جمع آوری و مطالعه ادبیات و فرهنگ تورکمنی، ارسال اشعار و مطالب تورکمنی به رادیوگرگان، نوشتن و اجرای نمایشنامه رادیویی و پخش آن از این رادیو و غیره. لازم به یادآوریست که رادیو گرگان در اصل با آماج انحراف توجه تورکمنها از برنامه های شبانه روزی و متنوع رادیو آشغاباد تورکمنستان راه انداخته شده بود. زیرا در آن شرایط اکثریت قریب به اتفاق خانواده های تورکمن شب و روز به این رادیو گوش می کردند و این به بقاء و رشد فرهنگ ملی و تقویت شعور و احساس ملی آنان کمک بسیار بزرگی میکرد. طبیعیتست که این وضع، باب طبع حکومتهای شوونستی تهران نبود. و گردانندگان رادیو گرگان نیز همکاری این گروه را بخاطر دادن تنوع به برنامه هایشان و جلب بیشتر مردم تحمل میکردند. بدین ترتیب از یکسوفعالیت هماهنگ این گروه به دیگر مناطق تورکمنصحرأ نیز گسترش می یافت و کم کم توجه مردم را بخود جلب کرده در میان آنان محبوبیت پیدا میکردند و این امر باعث رشد آگاهی و احساسات ملی بویژه در میان جوانان می شد. از سوی دیگر مهاجرت برخی از آنان به تهران و دیگر شهرهای بزرگ جهت تحصیل، تماس با محیط دانشگاهی و جریانات دیگر سیاسی، و نیز ارتباط تنگاتنگ با دانشجویان تورکمن در تورکیه، بقول معروف کارشان بیخ پیدا میکرد و می رفت که خواب آرام اربابان را قدری مشوش گرداند.

در آذرماه 1351 تقریباً همه افراد این گروه که بیش از 15 نفر از خمله کودک 14 ساله ای نیز در میان آنان بود دستگیر می شوند. این دستگیری جمعی در منطقه ای که مردم آنرا روابط فامیلی سخت بهم پیوند داده است، تأثیر بسیار گسترده و انفجار آمیزی داشت. در حقیقت این حادثه درعین حال بمثابه شکست سکوت و سکون 19 ساله (از سال 1332) حاکم بر منطقه بوده است. البته قبل از این حادثه نیز افرادی از تورکمنهای دانشجو در رابطه با فعالیتهای سیاسی دستگیر شده بودند. اما از آنجایی که از یک سو دور از چشم مردم منطقه بوده از سوی دیگر در رابطه مستقیم با مسائل ملی- فرهنگی خلق تورکمن نبوده است، دامنه تأثیرشان محدود بود. مردم تورکمن نیز این حرکت و برخورد ساواک با آن را در جهت امیال و آرزهای سرکوب شده ملی خودشان هم بزرگ کردند و هم حد اقل از نظر معنوی مورد حمایت خودشان قرار دادند. ارزش این حرکت بویژه از این نظر مهم بود که تقریباً پس از جنبش رهایی بخش 1924-1925 اولین حرکتی بود که مستقلاً و بدون وابستگی به حزب توده و دیگر جریانهای به اصطلاح

سراسری تحقق یافته بود. بهمین جهت به نظر میرسید که ساواک نیز با قدری شتابزدگی و قبل از اینکه به یک تشکیلات منسجم و مسلح به تنوری ملی مشخصی فراروید، اقدام به دستگیری آنان کرده بود. با این منطق که: "سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پرشد نشاید گذشتن به بیل".

این گروه پس از آزادی از زندان نیز به فعالیتهای ملی- فرهنگی خود ادامه دادند. مخصوصاً احیاء رسم قدیمی ترتیب دادن کنسرت عمومی بخشیها همراه با شعرخوانی در مراسم عروسی عمدتاً به ابتکار این گروه آغاز، و با همکاری شعرا و خوانندگان و فرهنگدوستان دیگری که با آنان ارتباط می گرفتند در سرتاسر تورکمنصحرانگانی شده بود. این مراسم که در آن اشعار ملی حماسی از کوراوغلی، ماغتیمقولی و دیگر شعرا و آثار فولکلوریک تورکمن اجرا می شد، در حقیقت نوعی دانشگاه آزاد ملتمان بوده نقش تربیتی عظیمی داشت. بویژه جوانان در این مراسم با فرهنگ ملی، فلسفه اندیشمندان خود، تفکر ایجاد دولت ملی و ضرورت مبارزه و فداکاری در راه آن و غیره آشنا می شدند. میتوان گفت که سرتاسر دهه شصت شمسی در تورکمنصحرانوعی انقلاب فرهنگی و بازگشت به هویت ملی در جریان بود.

علیرغم وجود برخی حرکات مثبت ملی که بنده به جنبه هایی از آن اشاره کردم، ملت ما در شرایطی به آستانه انقلاب اسلامی 1357 شمسی رسید که از داشتن یک تشکیلات مستقل ملی که بتواند در این شرایط بسیار پر تحول، جنبش ملی و دموکراتیک خودجوش ملتش را رهبری کند محروم بود. روحانیت تورکمن دیگر نفوذ چندانی در جامعه ما نداشت. آنان می گفتند که در مذهب ما، روحانیت نباید در سیاست و جنگ قدرت وارد شود. از سوی دیگر چون انقلاب به لحاظ معنوی دارای مضمون تشیع متعصب بود، خود را کنار می کشیدند و یا کنار گذاشته می شدند. در نتیجه توده های مردم ما در شهرها در یک موقعیت نسبتاً انفعالی قرار گرفته بودند. فرصت طلبان رنگارنگ نیز از این وضعیت سوء استفاده کرده می کشیدند با زدن انگهایی چون سلطنت طلب و ضد انقلاب به مردم ما، از یکسو به اختلاف دامن بزنند و از سوی دیگر مانند همیشه، این بار با شیوه ای دیگر به تحقیر ملت ما و اعمال سیاستهای شوونیستی ادامه دهند. اینگونه تشنجات تا درگیریهای مختلف در صفهای نفت گسترش می یافت. جوانان تورکمن برای تغییر دادن این وضعیت نامطلوب به جنب و جوش آمدند. با نوشتن انواع شعارهای ضد رژیم بر در و دیوار مسیر جیاباتها و سپس با راه انداختن تظاهرات ضد سلطنتی با شعارهای دموکراتیک و البته غیر مذهبی تا حدی موفق شدند هماهنگی مردم خود را با انقلاب ضد دیکتاتوری و ضد نظام شاهنشاهی به نمایش بگذارند. از سوی دیگر فعالیتهای ملی- فرهنگی در شهرها و بازپس گیری زمینهای غصبی درباریان، ساواکیها و ارتشیان بلند پایه در روستاها، و اداره شورایی آن بر اساس سنت قدیمی خلفمان آغاز شده بود. بنده دبیر بودم و در دبیرستانها نیز نظم تدریس بهم خورده بود و شاگردان هیچان زده، دیگر مخالف تدریس " کتابهای طاغوتی" بودند. بنابر این ما در کلاسها با شاگردان دورهم نشستیم به بحث مسائل سیاسی می پرداختیم. بویژه جوانانی که از روستاهای اطراف می آمدند، فعالیتها و مسائل خودشان، از جمله بازپس گیری زمینهای غصبی که صاحبانشان یا فرار کرده بودند و یا قدرت زورگویی خود را از دست داده بودند، و اداره شورایی آن را با ما در میان می گذاشتند و خواستار راهنمایی می شدند.

در تظاهرات ضد سلطنتی ما در این دوره، دو شعار اصلی و استراتژیک ملی که همه احاد ملت ما را متحد کرده بود، عبارت بود از " اوکو گره ک، حاط گره ک - تورکمنچه مکتب گره ک" و " الدن گیدن یرلری- قایتاریب آلماق گره ک" (تحصیل به زبان تورکمنی و بازپس گیری زمینهای از دست رفته بایسته است و می خواهیم). پیش بردن این دو شعار و حرکت در جهت اجرای مفاد آن، تشکلهای مناسب خود را طلب میکرد. بر اساس این ضرورت بود که نخست؛ کانون فرهنگی و سیاسی خلق تورکمن؛ در اوایل اسفند 1357 و سپس؛ ستاد مرکزی شوراهای روستایی تورکمنصحران؛ جهت هماهنگ کردن فعالیتهای شوراهایی که توسط مردم در روستاها جهت اداره روستاها و حل و فصل مسائلی مانند بازپس گیری زمینهای غصبی ایجاد شده بود، تشکیل گردید. در رابطه با جزئیات مسائل این دوره میتوان و باید کتابها نوشت. اما وظیفه این مقاله پرداخت به جنبه سیاسی حوادث دوره فوق میباشد.

همانگونه که در بالا نیز اشاره شد، بنظر من اساسی ترین ضعف این دوره نبودن یک تشکیلات مستقل ملی مسلح به تفکر و بینش اصیل برخاسته از درون تورکمن صحرا بود، تا بتواند جنبشهای خود انگیزه و برحق ملت تورکمن را همسو با منافع ملی و احقاق حقوق زیرپا گذاشته شده آنان رهبری کند، این جنبش را از توطئه های رنگارنگ و چپ رویها و دیگر انحرافات مهلک نجات دهد و با کمترین ضایعات بیشترین نتایج را بدست آورد. در اینجا از صداقتها و فداکاریهای حماسی نسل جوان آندوره تورکمن که زندگی خود را در این راه گذاشته بودند سخن نمی رود، که در جای خود قابل تقدیر و تقدیس میباشد. بلکه بررسی نتیجه عملی جنبش بمنظور گرفتن درس و ساختن راهمابه ای برای آینده ملتمان میباشد. لذا حرکات سیاسی و جریانات موجود را از آغاز حرکات اعتراضی و انقلابی علیه رژیم شاه در شهرگنبد، مرکز تورکمن صحرا را بطور مشروحتری تعقیب میکنیم:

اولین تشکلی که در گنبد جهت رهبری حرکات اعتراضی معلمین و دانش آموزان هماهنگ با دیگر شهرهای ایران شکل گرفت؛ جامعه معلمین گنبد؛ بود. هیئت رهبری این جامعه در اوایل آغاز سال تحصیلی در پائیز 1357 با شرکت

و رأی کلیه معلمان و کارمندان آموزش و پرورش در سالن دانشسرای تربیت معلم گنبد انتخاب گردید. هیئت مدیره از 5 نفر، 3 نفرتورکمن، یکنفر تورک آذری و یکنفر فارس با گرایش فکری چپ تشکیل شده بود. این جامعه بعنوان تنها تشکل موجود در گنبد طی صدور اعلامیه های متعددی خطاب به دانش آموزان و معلمان گنبد توانست اعتصابات و تظاهرات نسبتاً گسترده ای را در پشتیبانی از جنبش سراسری ایران سازماندهی کند. اما از آنجایی که مضمون این اعلامیه ها با دیدی غیر مذهبی و شعارهای دموکراتیک تنظیم می شد، با نارضایتی و مخالفت بخشی از معلمان غیر تورکمن که گرایشات شدید مذهبی داشته اند مواجه گردید. آنان که با گسترش انقلاب نیرویشان بیشتر و بیشتر می شد، بطور مداوم هیئت مدیره جامعه را تحت فشار قرار میدادند که انقلاب ما اسلامی است و اعلامیه های شما باید از نظر شکل و فرم اسلامی باشد، و به تشنج آفرینی می پرداختند. در آستانه انقلاب جامعه وکلا و کارمندان دادگستری و همچنین جامعه پزشکان و داروسازان نیز به این جامعه پیوستند. علاوه برآن، هواداران فدائیان نیز از آن حمایت کردند.

اما پس از پیروزی انقلاب، انجمن اسلامی معلمان گنبد که در آستانه انقلاب پدید آمده بود، به پشتیبانی کمیته ها و دیگر نیروهای تازه به قدرت رسیده این تنها تشکیلات دموکراتیک را برهم زدند و مانع ادامه فعالیت آن شدند. بدنبال آن اعضای تورکمن جامعه با حمایت کلیه فرهنگیان گنبد و حومه؛ جامعه فرهنگیان تورکمن صحرا؛ را تشکیل دادند. این تشکیلات که علاوه بر قاطبه فرهنگیان اعم از تورکمن و غیر تورکمن جز نیروهای قشری مذهبی از پشتیبانی دیگر اقدار جامعه مان نیز برخوردار بود، نقش بزرگی در حفظ جو دموکراتیک محیط فرهنگی جامعه داشت. با استفاده از شرایط؛ بهار کوتاه مدت آزادی؛ یکی از معلمان دمکرات و مترقی تورکمن را بعنوان رئیس آموزش و پرورش به دولت پیشنهاد کرد و در عین حال از ورود رئیس آموزش پرورش انتصابی و ارسالی از ساری از سوی مدیرکل تنگ نظر استان مازندران جلوگیری میکرد. اما با وقوع نخستین جنگ در گنبد کار این تشکیلات دموکراتیک نیز متوقف گردید و تقریباً از هم پاشید. اینک با استفاده از حافظه خودم که در بطن اکثر جریانات آندوره بودم و نیز مطالب ارزشمند موجود در نشریه تحقیقی؛ سوز؛ شماره های 4 و 5 که حاوی خاطره نویسی کسانی که این سالها را زندگی کرده و نقش داشته اند و نیز توجه به مصاحبه با رهبران سازمان فدائیان خلق ایران که نقش تعیین کننده و رهبری کننده در جریانات سالهای 1357 و 58 تورکمن صحرا بودند، کم و کیف دیگر حوادث مهم سیاسی آندوره را از نظر می گذرانم تا با سطح تجربه سیاسی خودمان بیشتر آشنا شویم.

نخستین تظاهرات مستقل و گسترده ضد رژیم سلطنتی مردم تورکمن که عمدتاً با فراخوان هواداران چریکهای فدایی در تاریخ 8 آبانماه 1357 با شعارهای پراکنده و تقریباً بدون رهبری مشخص تحقق یافت. مردم با نظم و آرامش خاصی وبا دادن شعارهای ملی دموکراتیک خودجوش پیش می رفتند که در یکی از چهارراهها گروه دیگری با علمهای سبز و شعارها و حرکات تحریک آمیز ظاهر شدند. واضح بود که اینان از سوی نیروهای مشکوکی جهت بهم زدن اوضاع سازماندهی شده بودند. تحت تأثیر این جو متشنج یکی از جوانان کاپشن یا پلوز قرمز خود را در آورده به عنوان پرچم بالا برد. در نتیجه نخستین فضای مورد نظر اخلاگران فراهم شده بود. تظاهر کنندگان مذهبی چند ساعت بعد به مسجد جامع تورکمنها رفته با تحریک روحانی با نفوذ تورکمن آنا قلیچ آخوند نقشبندی، وی را به موضعگیریهای خطرناکی واداشتند. این روحانی پیوسته آلت دست ساواک شاه قرار میگرفت و این صحنه نیز به احتمال بسیار قوی بدست ساواکیهای مذهبی نما تدارک دیده شده بود. او در مقابل جمع کثیری، تظاهر کنندگان تورکمن را توطئه کمونیستها نامید و ریختن خون 5 نفر را بعنوان عاملین اینگونه تظاهرات کفرآمیز، حلال اعلام کرد. وی در این سخنرانی که بطور مرتب یکنفر از کسانی که پهلویش ایستاده بود مطالبی در گوشش میگفت، در عین حال کوشید تا به اختلافات طایفه ای نیز دامن بزند. جالب اینجاست که هیچیک از 5 نفر فوق نه جزو تصمیم گیران اصلی تظاهرات بودند و نه در آن زمان عضو فدائیان، بلکه اشخاص نسبتاً مسن و جا افتاده؛ دارای تجربه معین سیاسی، و 3 نفرشان نیز از اعضای همان جریان فرهنگی-سیاسی بودند که ذکر آن در بالا رفت. عوامل رژیم با بهره گیری از جوی که محصول چپ رویهای جوانان تحت تأثیر جریان فدائی و برخورد های هیستریک فاناتیستهای مذهبی و یا مذهبی نمایان، بطور پیوسته به مسموم کردن فضا و ایجاد دشمنی بین تورکمن و غیر تورکمن مشغول بودند. آنان در حقیقت میکوشیدند تا حرکت تقریباً خودانگیخته ملی، حق طلبانه و یکپارچه ملت تورکمن را از مسیر اصلی خود منحرف و نابود کنند.

کثیف ترین و بیشرمانه ترین توطئه آنان درست در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی تحقق یافت. یعنی نیروهای امنیتی رژیم چون هژبر یزدانی از عوامل سرشناس ساواک و سرکوبگر دهقانان تورکمن، پرویز ثابتی، سرهنگ دیده ور(رئیس مرزبانی)، سروان بابایی (فرمانده هنگ ژاندارمری گنبد) و غیره، با آلت دست قراردادن دوباره آنا قلیچ آخوند و به دعوت او و برخی دیگر از روحانیون طرفدار شاه، عده ای از روستائیان ساده و خوش باور تورکمن را در تاریخ 20 بهمن 57 یعنی دوروز قبل از پیروزی انقلاب به شهر گنبد کشانده تظاهرات بزرگی به حمایت از قانون اساسی شاه راه انداختند. در جریان این تظاهرات ساواکیهایی که لباس تورکمنی برتن کرده بودند، مردم را به تورک آباد(محله تورکهای آذربایجانی) کشانده به جنایات شرم آور و ضد انسانی دست زدند. آنان بدینوسیله از یک سوززمینه سرکوب ملت تورکمن توسط حاکمیت بعدی را فراهم کردند و از سوی دیگر طبق برنامه همیشگی و تاریخی خودشان،

برادران تورک و تورکمن را با سوء استفاده بیش‌رمانه از احساسات مذهبی شان در مقابل هم قرار دادند. در حالیکه در آن زمان شعارهای ملی تورکمنها بر علیه ستم ملی موجود که در عین حال شعار ملی براران آذربایجانی ما هم بود و می بایست از سوی آنان مورد حمایت قرار می گرفت.

بدین ترتیب، تورکمنصحرأ مخصوصاً شهر گنبد به یک بشکه باروت تبدیل شده بود و احتیاج به یک جرعه داشت تا فاجعه پشت فاجعه رخ دهد. و در نبود یک تشکیلات ملی رهبری کننده، سرنوشت بعدی ملت معصوم مارا حوادثی رقم میزد که خود نقش مهمی در پدید آمدن یا نیامدن آنها نداشت. یادم می آید که ما برای برگزاری مراسم شعرخوانی و سخنرانی به بندرتورکمن رفته بودیم. یک جوان ارتشی تورکمن از روستای آریق با نگرانی و از ته دل چنین میگفت: "من همین دیروز از پادگان جی تهران آمده ام. در آنجا تدارکات زیادی دیده شده تا خلق مارا به شدت سرکوب کنند. خواهشمندم برای جلوگیری از این حادثه شوم هیچ بهانه ای ایجاد نکنید و به دام توطئه نیفتید". اما ما جز دادن هشدار به برخی فعالین و رساندن خبر به سازمان فدائیان، کار بیشتری از دستمان بر نمی آمد.

در تاریخ 57، 12، 20 عده ای از زمینداران بزرگ در اعتراض به مصادره زمینهایشان از سوی ستاد، دست به تحسن می زنند. جهت رسیدگی به این مسئله هیئتی برهبری حجت الاسلام رادنیاز از تهران به گنبد فرستاده میشود. این هیئت در محل بانک عمران گنبد با متحصنین وارد مذاکره میشوند. ما بدون ارتباط با این مسئله یک برنامه شعر و سخنرانی در سالن پیشاهنگی گنبد گذاشته بودیم و جمعیت زیادی از شهر و روستاهای گنبد گردآمده بودند. درست در پایان این مراسم یک جوان هوادار فدایی پشت میکروفون رفته مردم را جهت اعتراض به مذاکرات دولت با فنودالها به محل بانک عمران دعوت کرد. تقریباً همه حاضرین بسوی بانک عمران روان شدند. در محیط بانک عمران بگومگو و مشاجرات لفظی بین مردم و محافظین هیئت مذاکره در جریان بود که عده ای متوجه شدند که در داخل ماشین استیشن هیئت که در حیاط پارک شده بود مقداری اسلحه وجود دارد. جوانان با شکستن در ماشین اسلحه ها را که حدود 10 قبضه ؛ ژس؛ بود برداشته به محل ستاد شوراها بردند. و بدنبال آن جمعیت بلافاصله آنجا را ترک کرده متفرق شدند.

روز 5 فروردین 1358 عوامل مشکوک در کمیته حادثه دیگری آفریدند؛ بگومگوی بین جوان سیگارفروش تورکمن و نیروهای کمیته امام و دخالت مردم به درگیری بین آنان منجر میشود. در این بین یک جوان تورکمن بنام؛ آراز محمد دودی پور؛ توسط کمیته چپها شهید میشود و جسد متوفی به سردخانه بیمارستان شیروخورشید برده می شود. بدنبال این حادثه ناگوار از بلندگوهای مساجد تورکمن از مردم دعوت شد که فردا در اطراف بیمارستان گردآیند تا شهیدرا از آنجا تحویل گرفته پس از تشییع جنازه دفن نمایند. صبح فردا جمعیت انبوهی در اطراف بیمارستان گردآمدند. پیکر شهیدرا تحویل گرفته در طول خیابان اصلی با سکوت سنگین و پر ابهتی به سوی مسجد جامع روان شدند...

در همانروز یعنی 6 فروردین ؛ سازمان فدائیان خلق؛ تصمیم گرفته بود تا طی اجتماعاتی مواضع خودرا مبنی بر عدم شرکت در همه پرسی پیرامون "جمهوری اسلامی آره یا نه" که در حقیقت انتخاب رژیم شاه یا جمهوری اسلامی بود، اعلام دارد. با وجود اینکه همه میدانستند و بیش و پیش از خیلی ها سازمان فدایی میدانست که در گنبد تمام تدارکات برای سرکوب خلق تورکمن فراهم شده و نیروهای کمکی زیادی از شهرهای فارس نشین به گنبد آورده شده بود، آنان این اجتماع تحریک آمیز خودرا که خود نوعی جنگ افروزی بود لغو نکردند؟!.

بعد از ظهر آنروز جمعیت انبوهی در پای برج قابوس و بر روی تپه روبروی کتابخانه عمومی گنبد که سخنرانان در بالای آن مستقر شده بودند، گرد آمده بود. از آغاز سخنرانی صدای تیراندازی کمیته چپها که دقیقه به دقیقه نزدیکتر می شد بگوش می رسید. مردم معصوم فکر میکردند که چریکهای مشهور دارای آنچنان نیروی تدافعی هستند که بتوانند امنیت آنانرا حفظ کنند. متن مواضع سازمان و برخی پیامها خوانده شد و درست هنگام قرانت مواضعی که بنام کانون فرهنگی و سیاسی خلق تورکمن تهیه شده بود، تیراندازان مستقیماً جمعیت را هدف گلوله قرار دادند. اولین قربانی که یک روستایی تورکمن بود مورد اصابت گلوله قرار گرفت و پیکر بی جانش از تپه بزرگ غلتید. جمعیت با برجای نهادن تعدادی کشته و زخمی متفرق شدند. ساعتی بعد با تیراندازی متقابل رزمندگان تورکمن، نخستین جنگ گنبد آغاز شد و پس از نه روز و برجای ماندن عده زیادی کشته و مجروح از دو طرف فیصله داده شد و آرامش نسبی اما همچنان نامطمئن به شهر بازگشت. البته اگر دولت میخواست، قادر بود بخش تورکمن نشین گنبدرا به تلی از مخروبه تبدیل کند. ارتش که تقریباً دورشهر را محاصره کرده بود دخالت نکرد. زیرا از یک سو هنوز حاکمیت یکدست نبود و وجود افرادی چون آیت اله طالقانی و مهندس مهدی بازرگان و دیگر شخصیتهای ذی نفوذ دموکرات منش مانع از آن بود که خواست نیروهای قشری و متعصب و نیز عوامل رژیم شاه کاملاً اجرا شود و سرتاسر مملکت را به هرج و مرج بکشاند. از سوی دیگر تازه به دوران رسیده ها نیز احتیاج به زمان و آرامش داشتند تا بتوانند با از بین بردن موی دماغها، حاکمیت بی چون و چرای خودرا تثبیت نمایند. آنچه که در اینجا در چارچوب این مقاله برای بنده اهمیت دارد و نسل امروز باید بداند اینست که هم آغازگران جنگ و هم برقرار کنندگان صلح در اصل از یک سو سازمان

چریکهای فدایی و از سوی دیگر حاکمیت جمهوری اسلامی بوده است. در جریان مذاکرات اصلی پیرامون آتش بس بین نمایندگان سازمان فدائی و حاکمیت جمهوری اسلامی و نیز در شو تلویزیونی پیرامون مسائل تورکمنصحررا بعد از جنگ دوم باز هم بین نمایندگان سازمان و حاکمیت حتی بطور سمبلیک هم شده یکنفر تورکمن حضور نداشت؟! خود ملت تورکمن همانگونه که در بالا نیز اشاره گردید، تشکیلات و نیروی رهبری کننده و به عبارتی مرجع مهمی نداشت که مورد خطاب قرار گیرد. زیرا بر ذهنیت روشنفکران نسلهای بعد از عثمان آخون، تحت شرایط استعماری حاکم در آندوره، فرهنگ وابستگی بر فرهنگ استقلال طلبی چیره گشته بود. لذا ضرورت یک تشکل ملی مستقل و غیر وابسته به جریانهایی به اصطلاح سراسری آنطور که باید و شاید درک نشده بوده است. من در اینجا برای اینکه تنها به قاضی نرفته باشم به سخنان و ارزیابیهای برخی دیگر از کسانی که آنروزهای پرحادثه را زندگی کرده اند مراجعه میکنم:

" کشتار و سرکوب مردم تورکمن دوباره در تاریخ تکرار می شد، و تاریخ، صحنه را طوری در حافظه خود به تصویر می کشید که گویا اسرائیل به مردم مظلوم فلسطین حمله ور شده باشد.

تحت فشار مردم و نیروهای جوانان پرشور تورکمن مبنی بر مقابله و از طرفی هجوم لجام گسیخته نیروهای مسلح کمیته چپها، مسئولین سازمان در منطقه را به چاره اندیشی جدی سوق داد و برای این امر عده ای بهمراه مسئولین سازمان به ساختمان ستاد روانه شدند تا تدابیر لازم را در برخورد با وضع پیش آمده اتخاذ نمایند. یعنی از مرکز سازمان در تهران کسب تکلیف بکنند. در این مورد آقای عباس هاشمی مسئول سازمان در منطقه تورکمنصحررا با مرکزیت سازمان در تهران ارتباط برقرار کرد که عین صحبتهای او را که در مجله آرش شماره 79 ص 44 درج گردیده بود، در اینجا می آورم: ؛ ...من(عباس هاشمی) فوراً به ستاد تلفن کردم که رفیق فاطمه گوشی را برداشت و بعد گوشی را به فرخ نگهدار داد. گفتم می شنوی صدای رگبار؟! ستاد را محاصره کرده اند و ما زیر آتشیم! او(فرخ نگهدار) گفت شما هم پاسخ بدهید!! من اما کار خودم را کردم، ما سلاحها را از ستاد خارج کردیم به جز سلاح شخصی خودم را. بنابراین درگیر نشدیم." (ر.آ. سوز 5 ص.24)

"شواهد و سخنان مسئولین دولت و سازمان نشان میدهد که در بطن سیاستهای جاری هیچیک منفع تورکمنها در نظر نبوده، بلکه هریک براساس منافع و موقعیتهای سیاسی و تشکیلاتی خود به چنین سیاستی روی آورده بودند.

مسئولین دولتی از یکطرف، بعد از گسترش جنگ تحمیلی در سراسر تورکمنصحررا و دفاع جسورانه جوانان و تمامی مردم تورکمن در گنبد، و از طرف دیگر عدم تثبیت و انسجام فکری و سیاسی در بین حکومتگران وقت، آنها را با این فکر روبرو ساخت که مبادا در این درگیریها که در مرزهای ایران با شوروی صورت گرفته، دولت شوروی از آن بنفع خود بهره برداری کند. بگفته یکی از مسئولین دولتی در استان مازندران: درگیریهای ملی و قومی می تواند به سرعت گسترش یافته، و مورد بهره برداری دولتهای خارجی و ضد انقلاب قرار گیرد. به خصوص در تورکمنصحررای هم مرز با شوروی...؛

در رابطه با سازمان چریکهای فدائی بنا به اعتراف و سخنان آقای مهدی فتاپور که در ؛ کار؛ شماره 257، 26 اردیبهشت 1380 درج گردیده، پیرامون این مسئله سیاست سازمان را اینطور تشریح می کند:

؛ خبرهای بعدی حاکی از گسترش جنگ بود. تبلیغات رژیم از توطئه مشترک عوامل رژیم سابق، چماقداران هژبر و فدائیان سخن می گفت و رفقای ما در مازندران از جو تحریک شده و متشنج منطقه خبر می دادند. آنها می گفتند وضع بگونه ای است، که هر لحظه امکان حمله به دفاتر سازمان وجود دارد. ما در جلسه ای که همان روز برگزار کردیم همگی هم نظر بودیم، که ادامه این جنگ خطرناک است و می تواند زیانهای بزرگی به سازمان وارد آورد. ...همانجا تصمیم گرفتیم که...موضع خود و آمادگیمان برای پایان دادن به جنگ را اعلام کنیم...؛

نظر ارائه شده بالا که از طرف ؛ مسنول هیئت؛ اعزامی سازمان در رابطه با آتش بس جنگ در تورکمنصحررا طرح گردید، بروشنی نشان میدهد که در پیشبرد سیاستهای سازمان در منطقه نه تنها منافع مردم تورکمن در رأس برنامه های آنان قرار نداشت، بلکه قبل از هر چیز منافع تشکیلات سازمان مطرح و قابل تفکر برای آنان بوده است. آنان (مسئولین سازمان) قبل از شروع حمله مستقیم نظامی به اجتماع میتینگ در باغ ملی، از جو حاکم در منطقه و اینکه توطئه ای علیه تورکمنها در شرف تحقق است، واقف بودند. ولی سیاست جدی برای جلوگیری از وقوع آن از طرف سازمان ارائه نگردید. مثلاً می توانستند از انجام این میتینگ صرف نظر کنند. ولی اینکار نه تنها صورت نگرفت، بلکه در انجام و برگزاری آن از طرف مسئولین سازمان پافشاری و اصرار هم می شد. لذا[اما] وقتی دفاتر و ؛ رفقای؛ آنان در دیگر شهرها با خطر حمله حزب اللهی ها روبرو می شوند، برای حفظ جان آنان سریع بفر آتش بس در منطقه جنگی تورکمنصحررا می افتند. معهدا، سخن بسیار است..."(همانجا ص 31)

اینک با بخشی از ارزیابیهای دقیق و مسئولانه ی دونفر از نخستین اعضای تورکمن سازمان چریکهای فدایی ایران در منطقه که کاملاً در بطن حوادث گنبد بوده اند، آشنا میشویم. یارانلار چنین مینویسد:

"جنگ اول گنبد ریشه در خیلی از مسائل عمومی تر داشت و گریز از آن چندان ساده نبود، چرا؟ اولاً به دنبال سقوط رژیم شاه حاکمیت جدید به سرعت خود را سازمان میداد و وجود حکومت موقت بازرگان که حزب الهی ها آنرا پلی به سوی تثبیت گام به گام حکومت الهی خود می دیدند، تا حدی به اوضاع عمومی ایران سروسامان میداد و نهادهای جمهوری اسلامی نیز با سرعت تمام به سوی آزمایش و تثبیت می رفتند. نهادهای نوپایی که برای تثبیت و موجودیت خود احتیاج و آفری برای جنگ و ماجراجویی داشتند و... بنابراین اعزام سریع این واحدهای سرکوبگر همانند کمیته های انقلاب و غیره به کردستان و گنبد دقیقاً سر در این راز نیمه آشکار داشت. دیگر اینکه، ستون پنجم رژیم شاه نیز هنوز هم آن توانایی را داشت تا با ایجاد و تفرقه افکنی شرایط مساعدی را برای جنگ و کشتار ایجاد نماید، کما اینکه توطئه چماق بدستان که چند هفته ای قبل از سقوط رژیم صورت گرفته بود نقش بزرگی را برای تحریک حزب الهی ها و بویژه به انتقام کشی آنان از سنی ها یا تورکمنها داشت.

سقوط بخشی از پاسگاهها و قرارگاههای حکومتی به دست تورکمنها بویژه در بندر تورکمن و آق قالا و برخی حرکتها ایذایی از جانب سازمان فداییان منطقه در جهت خلع سلاح پاسگاهها و غیره نیز زمینه ساز جنگ بودند.

وجود سازمان فدایی با آرم داس و چکش و مصادره زمینها و بوجود آمدن شبه حاکمیتی شورایی به وسعت تورکمنصحرا و انهم درست در مرز حساس و ایدئولوژیک با اتحاد شوروی در واقع بیش از هر چیزی امام خمینی و دیگر سرکردگان رژیم اسلامی را هراسانیده بود. ایجاد جنگ به جرقه کوچکی نیاز داشت. حالا تصور بکنید که در چنان شرایط حساسی که نماینده سازمان فدایی یعنی عباس هاشمی همچون چریکی فاتح و نستوه با اسلحه سازمانی(ام پی فایو) خود در ملاء عام مانور بدهد و یا ستاد مرکزی شوراها با سنگربندی و آذین نظامی خود با چریکی غیر بومی مانور بدهد.

راجع به روحیات عمومی تورکمنها نیز قطعاً می توان گفت که آنها سایه شوم رژیم اسلامی را خطری برای آزادی ملی و مذهبی خود می دانستند و به انحاء مختلف نفرت خود را از این حاکمیت نوین پنهان نمی کردند. در واقع با در نظر گرفتن مجموعه واقعات آن دوران گریز از جنگ چندان هم آسان نبود". (یارانلار، سؤز-5 ص43)

وی سپس در رابطه با نقش فعالین سیاسی تورکمن در برنامه های منطقه ای سازمان فدایی از جمله چنین می نویسد:

"واقعیت این است که فعالیتها در چارچوب سیاستهای عمومی سازمان فدایی صورت می گرفت، ولی مشکل در آنجا بود که سازمان فاقد سیاستی مشخص و تعریف شده از مسائل شورایی بود و در واقع تجربه کار توده ای در مناطق ملی برای سازمانی سراسری مانند چریکهای فدایی خلق ایران کاملاً تازه بود و در این گونه شرایط است که نقش شخصیت و افراد ویژه تر می گردد و در واقع اگر فرد یا گروهی مسنول از جانب سازمان افرادی واقع بین و دمکرات منش باشد، امورات و کارها میتواند در مسیری بهتر هدایت شود و اما اگر آن مقام که متأسفانه باید فاش گردد که خود دنبال ماجراجویی و اقتدار باشد می تواند فاجعه ای را پس فاجعه بیافریند که متأسفانه چنین هم شد". (همانجا ص 45)

اورمان از جمله چنین مینویسد:

"از آنجا که نقش اصلی را در هدایت و رهبری این جنبش هواداران(سچفا) به عهده داشتند، بزودی پیوندی نزدیک میان کانون و این سازمان برقرار شد و در روند زندگی و مبارزه و به اعتبار نقشی که فدائیان (اعم از تورکمن و غیر تورکمن) در این جنبش داشتند، این پیوند تا آنجا پیش رفت که در میان فدائیان، کانون به مثابه ارگان سازمان در تورکمنصحرا تلقی می شد. این درک در آغاز هرچند بصورت علنی و آشکار مطرح نمی شد ولی واقعات زندگی و نوع رابطه و نحوه نگرش و شیوه های فعالیت و بطور کلی مجموعه مناسبات حاکم دال بر چنین درکی بود. و تا زمانیکه کانون توسط ارتجاع مورد یورش و سرکوب قرار نگرفته بود، این امر تنش جدی میان کانون و رهبری سازمان بوجود نیآورده بود. و یگانگی نسبتاً ارگانیکی میان آندو حاکم بود و اندیشه و عمل حاکم بر فدائیان در آن دوره، راهنمای حرکت و مبنای سیاستهای کانون و ستاد را تشکیل میداد.

در همین دوران کانون و ستاد با تکیه به شوراهای روستایی، محلی و... عملاً به ارگانه‌های حکومتی مردمی تبدیل شده بودند و نوعی از قدرت دوگانه در منطقه شکل گرفته بود. مضمون سیاست شوراها و ستاد با حکومت مرکزی جنبه تقابل و نفی داشت.

درجه اعتماد توده‌های تورکمن بتدریج از شوراها، کانون و ستاد کاسته می‌شد. علت این پدیده قبل از همه در سیاستها و عملکردهای این نهادها نهفته بود (پیرامون این مقوله در بخشهای آتی بیشتر بحث خواهیم کرد) علاوه بر این با توجه به شکست یورش اولیه حکومت مرکزی جهت سرکوب جنبش تورکمنها، پر واضح بود که حکومت مرکزی این وضعیت را در تورکمن صحرا تحمل نخواهد کرد. ولی این امر بندرت مورد توجه رهبران و مسئولان کانون و ستاد و بطریق اولی رهبران سازمان قرار گرفت. در چنین شرایطی ارتجاع حاکم منتظر بهانه، راهپیمایی 19 بهمن (سال 58) را بهانه مناسبی یافت و با تهاجم ضربتی و سازمان یافته و گسترده ضربه ای کاری بر جنبش خلق تورکمن وارد ساخت....

مسئولیت اصلی شکست و پراکندگی جنبش تورکمنها از سالهای 58 و 59 به بعد با رهبری این سازمان است. جنبه فاجعه آمیز مسئله درست از زمانی آغاز می‌شود که رهبران این سازمان اندیشه و سیاست و ستاد را به اندیشه و سیاست سازمان تبدیل و جنبش خلق تورکمن را با میل و اختیار تمام قربانی؛ شکوفایی جمهوری اسلامی؛ میکند. در این شرایط توده‌های تورکمن از؛ اکثریتی؛ و؛ کانونی؛ و؛ ستادی؛ که در واقع چیز واحدی را بیان میکردند، آشکارا روی گردان می‌شوند، تشویق شوراها به پذیرش اتوریته ارگانه‌های حکومتی بشدت و با قدرت اجرا می‌شود. در این دوره کانون دیگر جز اسم چیز دیگری باقی نمانده بود. از ستاد هم اسمی حتی برده نمی‌شد...

مسئله دیگر در باره نحوه گزینش شورا بود. تشکیل شورا که در آغاز به ابتکار خود مردم و ملهم از سنن و فرهنگ اجتماعی تورکمنها متولد شده بود با قدرت گیری ستاد و کانون، چگونگی تشکیل شوراها هم عموماً جنبه فرمایشی و فرمالیته پیدا کرد. پیشاهنگ بجای اینکه دمکراسی را در میان مردم اشاعه و رشد دهد، آنچه را هم که خود مردم داشت نفی می‌کرد. عموماً کسانی به عضویت شورا انتخاب می‌شدند که بنوعی (مستقیم و غیر مستقیم) مورد تأیید مقامات رهبری و یا نمایندگان ایشان بودند، در غیر این صورت با نمایشهای محکمه پسند، فرد مزبور کنار گذاشته می‌میشد. به یک کلام اندیشه حاکم، علی رغم مردم دوستی و جانپازی و فداکاری در راه مردم، درکی واقع بینانه و با چشم انداز برای ترقی و بهبود وضع مردم نبود". (همانجا ص 64-63 و 66)

در بررسیهای فوق ضمن برخورد نسبتاً دقیق به بسیاری از واقعیتها، با خوشبینی و سادگی خاصی که یکی از خصایص ملی ما تورکمنها میباشد، ریشه تمام کج رویها و حرکات مشکوک و غیرقابل توجیه سازمان فدائیان که به فجایع جبران ناپذیری برای ملت ما ختم گردید به نحوی به اشتباهات تنوریک، عدم تجربه و عدم آگاهی از مسئله ملی این سازمان تعبیر میشود. بنظر من این نوع ارزیابی یعنی عدم توجه به این مسئله که جنبش ملی و دمکراتیک ملت تورکمن از سوی رهبریت سازمان (علی رغم وجود انسانهای صادق و فداکار در بدنه) کاملاً آگاهانه به انحراف، چپروی و ماجراجویی کشانده شده است، میتواند نسل بعدی ما را به تکرار همان اشتباهات و خوشبایوریهای مجدد سوق دهد و عواقب بسیار خطرناک دیگری ببار آورد. البته خود این دوستانمان نیز هرچند بطور سربسته به تعدی و آگاهانه بودن این مسائل اشاره کرده اند. اما این امر باید بطور اساسی و ریشه ای بررسی گردد. بنده جمع بندی دلایل خودم راپیرامون آگاهانه و طبق برنامه بودن حرکات سازمان فدائیان در به انحراف کشاندن جنبش خود انگیخته ملی-دمکراتیک خلق تورکمن و آماده کردن جو سرکوب ملتمان توسط راسیستهایی که لباس عوض کرده و با نفوذ در همه ارگانه‌های حاکمیت جدید قدرت گرفته بودند را در زیر می آورم و از خوانندگان عزیز نیز انتظار دارم اگر دلایل اساسی تر و عینی تری دارند بر آن بیفزایند و اگر دلایل بنده اشتباه و ذهنی بوده باشد، با راهنماییهای خودشان مرا مدیون خود نمایند تا واقعیات هرچه درست تر و منطقی تر برای نسل امروز و فردا رسانده شود. آنچه در این رابطه به ذهن بنده میرسد چنین است:

1- خواباندن کلیه فعالیت‌های ملی- فرهنگی و و سوق دادن عرصه فعالیت نیروها صرفاً به مسائل صنفی-سیاسی در چارچوب سیاستهای سازمان، تا جائیکه فعالیت‌های فرهنگی در عرصه آموزش زبان و ادبیات تورکمنی به امری کاملاً بی اهمیت و حتی تحقیرآمیز تبدیل شده بود. ایل گویچی ارگان کانون فرهنگی و سیاسی خلق تورکمن از مضمون اصلی خالی شده به خبرنگارانه دهقانی و تبلیغ سیاستهای سازمان تبدیل شده بود. در حالیکه اصلی ترین علت و انگیزه حرکت ملت ما احیاء هویت ملی و آزادی زبان و فرهنگمان بود و اینگونه فعالیتها با استقبال بی نظیر آنان روبرو شده بود. اما این چیزی بود که رهبریت سازمان علرغم برخی موضعگیریهای کلی و گول زننده، در باطن مخالف آن بوده و میباشند.

2- تغییر شعارهای ملی و جانشین کردن شعارهای انحرافی بجای آنها. مثلاً شعار "زمین از آن کسانست که روی آن کار می کنند" بجای شعار ملی که از دل توده های مردم تورکمن برخاسته بود یعنی "زمینهای از دست رفته را بازپس باید گرفت". این شعار در آن دوره شعاری ملی و فراگیر بود، زیرا این شعار میگفت که: زمینهای دهقانان تورکمن که طی 75 سال نظام شورونستی ستمشاهی از دست آنان بزور غصب شده و آنانرا از کارکردن بر روی آن محروم کرده بودند، به آنان پس داده شود. زیرا این اراضی آباء و اجدادی ملت تورکمن بوده برای حفظ آن خون داده و برای آباد کردن آن عرق ریخته بودند. اما شعار سازمان فدایی میگفت که: این زمینهای غصبی بجای بازگرداندن آن به صاحبان اصلی، بین کارگران کشاورزی که بر خلاف میلشان، بر طبق برنامه استعماری و سیاست آسیمیلاسیون حکومت تهران از مناطق دیگر ایران و با هدف بیرون کردن ملت تورکمن از موطن باستانیشان آورده و اسکان داده شده بود، تقسیم گردد. و دهقانان تورکمن همچنان مانند فلسطینی ها در حاشیه و محروم از بهره برداری از سرزمینشان، وضع تحقیرآمیز گذشته را ادامه دهند. بهمین جهت این شعار از دید ملت ما در آن زمان شعاری ضد ملی و همسو با سیاست آریامه‌ری در لباس چپ‌نمایی بود. در حالیکه اگر در آن زمان نیت درستی در بین بود، می شد طرحی عادلانه آماده کرد که هم زمینهای غصبی به صاحبان اصلی‌شان بازگردانده شود و هم برای آسایش و امنیت مهاجرینی که یکی دو نسل در آنجا کار کرده بودند چاره اندیشی نمود.

3- قرار دادن تورکمن در مقابل تورکمن و ایجاد تفرقه و برهم زدن یکپارچگی غرور انگیزی که طی حرکات ملی شکل گرفته بود. این مسئله در چند جهت پیش برده شد. یکی در عمده کردن آناقیلیچ آخوند و متمرکز کردن تمامی نفرت مردم به وی. درو دیوار از شعارها و اعلامیه ها علیه وی پر شده بود. انگار تنها ارتجاع موجود و عنصر خائن، این شخص بوده است. در حالیکه او دیگر مهره سوخته و بی ارزشی بیش نبود و کوچکترین پایگاهی در بین مردم نداشت که احتیاجی به آنهمه افشاگری باشد. این امر طبعاً توجه مردم تورکمن را از مراکز خطر و تهدید اصلی که دائماً در حال تدارک توطئه های جدید بودند، تا حد زیادی منحرف می کرد. از سوی دیگر با پیروی از خط سازمان، با سرمایه داران ملی تورکمن برخورد های توهین آمیز و تحقیر کننده می شد، در حالیکه آنان عمده تا در بین مردم بعنوان انسانهای خیر و حامی کم بضاعتان مورد احترام بودند و چنین رفتاری با آنان موجب رنجش و نارضایتی مردم می شد. در مصادره اراضی زمینداران تورکمن و زورگویی به آنان افراط می شد. این امر نیز مورد تأیید روستائیان تورکمن نبود. مثلاً به زمین یک زمیندار متوسط بنام صفر حاجی در منطقه ؛ داز؛ از سوی ستاد دست گذاشته شد که با مقاومت روبرو گشت و در نتیجه درگیری یک جوان زحمتکش از روستای اودک از سوی افراد مسلح ستاد کشته شد؟! این حادثه مورد نفرت روستائیان و یکی از شدیدترین ضربه ها به حیثیت ستاد و وحدت خلقمان بود. ما روز چهلیم این جوان به روستای مزبور رفته بودیم و شیرمحمد توماج قرار بود برای رفع تشنج و آرام کردن منطقه سخنرانی نماید. یکی از ریش سفیدان روستا به استقبال آمده، ما را به خانه ای که سفره پهن کرده بودند برد و پس از سلام و احوالپرسی رو به توماج کرد و با نگرانی پرسید اوضاع کلی تان چطور است؟ با دولت میانه تان چطور است؟ توماج برای رفع نگرانی وی گفت که با دولت میانه مان خوب است و مرتب ارتباط داریم. این شخص دوباره رو به جمع کرده گفت: "بلافاصله پس از صرف چای روستارا تورک کنید و سخنرانی کردن لزومی ندارد. من دیدم که چند نفر را مسلح کردند. هنگام برگشت نیز اطراف را ببانید، امکان دارد در داخل مزارع افراد مسلح کمین کرده باشند". و ما نیز مجبور به ترک فوری روستا شدیم. این وضع نشانگر آن بود که دیگر ستاد و کانون پایگاهی در بین مردم ندارد.

4- در هردو جنگ سازمان فدائیان بود که بهانه به نیروهای ارتجاعی داد تا جنگ سرکوبگرانه خود را شروع کند. جنگ اول در روز 6 فروردین با برگزاری میتینگ تحریک آمیز در شرائط بسیار خطرناک و متشنج، جهت اعلام مواضع سازمان فدائی مبنی بر عدم شرکت در همه پرسی و رأی گیری پیرامون جمهوری اسلامی یا نه؟! جنگ دوم با راه اندازی بسیار مشکوک و غیر ضروری به مناسبت حادثه سیاهکل روز بنیانگذاری این سازمان، آنهم با کشاندن مردم ساده ای به راهپیمایی که نه اطلاعی از این مسائل داشتند و نه با اعتقادات دینیشان جور در می آمد و در زمانیکه از یکسوی چهارنفر از فعالین ستاد یعنی توماج و یارانش دستگیر شده جانشان در خطر بود و از سوی دیگر پس از یکسری حوادث تحریک آمیز چون کشته شدن دو جوان تورکمن از روستای کوچک نظرخانی توسط کمیته امام علی آباد و خان به بین و غیره منطقه به بشکه باروت تبدیل شده بود. در حالیکه کاملاً منطقی بود و مردم نیز هشدار میدادند که اینگونه حرکات و برنامه های تحریک آمیز حذف گردد، اما امروز روشن شد که رهبریت و روسای سازمان در آن زمان سر در سوداهای دیگری داشته اند و سرنوشت ملت تورکمن طور دیگری رقم زده می شده است. نمایندگان سازمان در تورکمنصحرا که همه کاره ستاد بودند علناً می گفتند که ما می خواهیم بمانسبت 19 بهمن در سرتاسر ایران در مقابل حاکمیت جدید قدرت نمایی کنیم. وقتی پرسیده می شد، آیا برای ایستادگی در مقابل حاکمیت نیرویی دارید؟ جواب میدادند که "سازمانهای فدایی و مجاهدین خلق با هم نیروی کافی جهت ایستادگی در مقابل حاکمیت و

خنثی کردن تهاجم احتمالی‌شان را داریم. اینگونه اظهارات بی اساس، غیر مسنولانه و حتی مشکوک از سوی نمایندگان سازمان چون؛ فریدون؛ و؛ قاسم؛ و تبلیغ اینگونه حرفها در بین مردم از سوی هواداران خوش باور تورکمن مردم را گول می زد و اطمینان کذایی در آنان ایجاد میکرد و از هشیاریشان می کاست. پس از جنگ دوم گنبد که سه چهار روز بیشتر دوام نیاورد و ساکنین تورکمن شهر مجبور شدند خانه و کاشانه خود را رها و شهر را سراسیمه ترک کنند، در روستاهای مسیر جاده ها روستائیان مضطربی که در کنار جاده ها جمع شده، این صحنه غمناک را تماشا می کردند، معصومانه می پرسیدند که " پس کجاست آن چریکهای قهرمان؟! ". امروز پس از شناخت ماهیت واقعی رهبران آندوره سازمان، میتوانیم به راحتی تجسم بکنیم که در آنزمان سازمان و حاکمیت عملاً یکدیگر را یاری کرده اند و احتمالاً دو نیروی غریبه برای یکدیگر نیز نبوده اند و در پشت پرده مسائل دیگری در جریان بوده است. روشنفکران و رهبران خلق کرد که تجربه زیادی داشته اند هشدارهای به موقعی می دادند. مثلاً پس از جنگ اول گنبد شیخ عزالدین حسینی نامه ای خطاب به خلق تورکمن نوشته بود که در آن هشدار میداد که " ای برادران تورکمن ریش خودتان را بدست این فدائیان ندهید. آنان شمارا با ماجراهای خطرناکی خواهند کشاند. ما در کردستان آنها را کاملاً مهار میکنیم و اجازه نمی دهیم که دست به هر ماجرای بزنند... ". این نامه را یکنفر آورده به دیوار کانون چسبانده بود که زیاد نماند و برداشته شد. در سال 1999 که شیخ عزالدین به دعوت انجمن پژوهشگران ایران جهت شرکت در کنفرانسی به شهر برلین آمده بودند، پیششان رفته موضوع این نامه را خدمتشان گفتم. ایشان گفتند که: " آره یادم هست، میدانم. درست است دیگر! نمی بایست راهشان میدادید. حالا هم راهشان ندهید!... ".

5- همه میدانیم که چه در بین هیئتهای مذاکرات صلح و چه در شو تلویزیونی که بین رهبران سازمان و نمایندگان حکومت چون بنی صدر، پس از جنگ دوم ترتیب داده شد، حتی یک تورکمن هم شرکت نداشت. یعنی در برابر مردم ایران و دنیا اینگونه نشان میدادند که بررسی و تصمیم گیری در رابطه با سرنوشت خلق تورکمن توسط آنان تحقق می یابد، نه نمایندگان خود تورکمنها. بر اساس این واقعیت بود که بنی صدر هم در آن زمان و هم در مصاحبه های امروز خود میگوید که " ما با تورکمنها طرف نبودیم، این فدائیان بودند که بخشی از شهر گنبد را اشغال کرده بودند... ". اما امروز آقای فرخ نگهدار و دیگر رهبران سازمان طی مصاحبه های خود با کمال وقاحت ادعا می کنند که خود رهبران فدایی تورکمن همه کاره بوده اند و مسئولیت تمام آن فجایع نیز به عهده آنهاست!! در حالیکه همه میدانند که رهبری و مسئولیت اصلی دادن بهانه سرکوب به نیروهای هار و تازه بدورن رسیده جمهوری اسلامی و ایجاد زمینه همه آن حوادث و نتایج فاجعه بار کنونی آن از یک سو به عهده سازمان فدائیان خلق ایران و از سوی دیگر خود ما روشنفکران تورکمن آنزمان میباشد که ناآگاهانه و خوش باورانه سرنوشت خود و ملت خود را به بیگانگان شونویست سپردیم. اگر مصاحبه های رهبران این سازمان شونویستی را به دقت بخوانیم متوجه همه قضایا می شویم که آنها چگونه خلق تورکمن را فدای منافع سازمان و ملت خود (ملت فارس) کرده اند. رهبران ریاکار سازمان برای اینکه خود را از همه این مسئولیتها مبری کنند و بار همه مسئولیتها را به گردن خود تورکمنها بیندازند، پس از شهادت چهارتن از فعالین ستاد و فرزندان شرافتمند ملتمان یعنی شیرمحمد درخشنده توماج، حاج طواق واحدی، حکیم مختوم و حسین جرجانی با استفاده از تمام امکانات خودشان تبلیغ سراسری راه انداختند که آنان رهبران بلامنازع ستاد و خلق تورکمن بوده اند و لذا بار همه آن حوادث تلخ و شیرین و عواقب فاجعه آمیز آنها نیز به گردن آنها بوده است. در حالیکه تا زمانیکه آنان زنده بودند هرگز چنین ارزشی برای آنان قائل نبوده اند. اگر چنین نبود، چگونه می شود که آنان را بدون اتخاذ کوچکترین تدابیر امنیتی، دیر وقت شب برای شرکت در آن مذاکرات کذایی و نا مطمئن بفرستند؟! چرا تاکنون رهبران سازمان که از جزئیات همه چیز اطلاع دارند و با دولت نیز رابطه تنگاتنگی داشته اند، سنوال مردم ما را پیرامون جزئیات این فاجعه و فجایع دیگر بی جواب گذاشته اند؟! هم اکنون نیز سازمان فدائیان خلق و دیگر تشکیلات های به اصطلاح سراسری اوضاع فاجعه بار و سرنوشت مهلک ملت تورکمن و دیگر ملت های تحت ستم ایران را با رضایتمندی قلبی تماشا می کنند و این به نظر بنده کاملاً طبیعی بوده، انتظاری غیر از این از آنان پس از اینهمه تجربه، بی اساس و سنوال برانگیز خواهد بود.

در پایان این بخش جهت رفع هرگونه سوء تفاهم لازم است به نکته مهمی اشاره کنم و آن اینست که وقتی ما این مسائل بسیار مهم و میرم تنوریک را در میان می گذاریم، عده ای از وابستگان سازمان با مطرح کردن برخی سخنان انحرافی و مغلطه بافی می کوشند تا مسئله را لوث کنند. مغلطه اول آنان اینست که گویا ما می خواهیم با انداختن همه گناهان به گردن سازمان فداکار و "دمکرات فدایی" خود را از گناه تبرئه کنیم و یا بی عملیها و کوتاهیهای آندوره خودمان را توجیه کنیم. در حالیکه برای ما مسئله اصلاً از این زاویه مطرح نیست بلکه برعکس ما تمامی گناه را به گردن خودمان میگیریم که به علت عدم تجربه و سواد کافی، ندانمکاری و یا ضعفهای دیگر، سرنوشت خودمان را بدست یک تشکیلات بیگانه سپرده ایم و این باید درسی باشد برای نسل امروز و آینده تورکمن. ما باید از سازمان

فدائیان خلق ایران و نوع تکامل یافته تر آن حزب توده ایران خیلی چیزها را بیاموزیم. مهمترین آن اینست که بیاموزیم چگونه آنان در تمام طول تاریخ حیات خود منافع ملت خود یعنی ملت فارس را بر هر چیزی مقدم گرفته اند. چگونه آنان ایدئولوژی و مذهب خود و همه ایسم ها را در خدمت ناسیونالیسم فارس در آورده اند. در حالیکه برخی از ملت ها فدای ایسم های مختلف شده اند. مغلظه دوم آنان اینست که گویا ما اکنون در کشورهای خارج نشسته با دادن شعارهای چپ و غیر مسئولانه می خواهیم ملتمان را به ماجراجوییهای تازه تشویق کنیم. اینگونه برخورد نیز کاملاً غیر منطقی میباشد. زیرا ما در اینجا سعی می کنیم با بهره گیری از تجربه ملت های دیگر جهان و ارزیابی خارج از تعصب تاریخ ملتمان، جنبه های تنوریک قضیه را روشن کنیم تا نسل بعدی با چشمی بازتر به استقبال شرایط پیچیده و حوادث احتمالی و پیش بینی نشده آینده برود. طبعاً نسل امروز فرهنگ و تفکر ویژه زمان خودش را دارد و حرکت خود را با شعارهای چپ یا راست ما تنظیم نخواهد کرد. اینگونه تفکر مخصوص خود این آقایان میباشد که هنوز هم در حال و هوای 25 سال پیش زندگی می کنند و فکر می کنند که مردم ما همچنان منتظر سازمان فدائیان و یا مشابه آنها نشسته اند تا نجاتشان دهد. مغلظه شناخته شده و معمول دیگر آنان این است که گویا ما هنگام بکار بردن کلماتی چون راسیست و شوونیست کل مردم فارس را مورد خطاب قرار میدهیم. در حالیکه پرواضح است که ما از چنین خطای پیش پا افتاده و غیر علمی مبرا میباشیم، بلکه برعکس خود این راسیستهای ضد بشر هستند که میکوشند تا بدینوسیله پشت مردم بیگناه و یا نا آگاه فارس چهره کریه خود را پنهان کنند و برای خود هم جرم بیافرینند. طبیعیست که آنان شب و روز در گمراه کردن و به فساد کشیدن مردم خود میکوشند. البته طبیعیست که ما نیز از توده های مردم فارس زبان انتظار داریم که با طرد اینگونه افراد و ایدئولوژی ضد انسانی شان شایستگی ملی خود را به نمایش بگذارند و سرزمین ایران را از لوث آنان پاک نمایند.

بخش سوم: نتیجه و چه باید کرد؟

مطالب فوق را میتوان چنین جمع بندی کرد که در تاریخ ملت ما و شاید دیگر ملتها نیز دونوع تفکر و دونوع نگرش که در ادامه خود به نوعی فرهنگ تبدیل شده و می شود، بر اساس برخی شرایط اقتصادی-اجتماعی، سیاسی و ژنو-سیاسی شکل گرفته است که ما آنرا فرهنگ استقلال طلبی و فرهنگ وابستگی نامیدیم. ما سعی کردیم با مراجعه به حافظه تاریخ و تجربیات شخصی خودمان عوارض و نتایج هریک از این دونوع تفکر و فرهنگ را روشن نماییم. در مقطعی از تاریخ ملت ما تفکر وابستگی به دونوع دیده می شود. قبل از تصرف تورکمنصحر توسط رضاخان در شکل وارد شدن در ترکیب دولتی دیگر و بعد از آن در دوره جدید بشکل احقاق حقوق ملی از طریق فعال و طرح شدن در داخل احزاب و سازمانهای "سراسری". این هر دو شکل تفکر وابستگی ضربات بسیار مخربی وارد آورده و به نتایج حقارتباری منجر گشته است. بعید بنظر می رسد که این نوع تفکر برای هیچ ملتی رفاه، غرور و سربلندی ببار آورده باشد. بنابراین، هرچند این تفکر وابستگی در شرایط خاص تاریخی ممکن است خود را تحمیل کند اما تنها راه نجات هرملتی تفکر استقلال طلبی و تلاش خستگی ناپذیر برای کسب استقلال کامل برای ملت و سرزمین خود میباشد. هرچند این راه دراز، و جب به وجب و یا اتخاذ تاکتیکهای بسیار پیچیده، بهره گیری به موقع از هرگونه فرصتهای مساعد تاریخی و نشان دادن انعطافهای آگاهانه طی شود.

جنبشهای به اصطلاح سراسری در ایران همانگونه که در بالا نیز اشاره شد در حقیقت منعکس کننده و مدافع ملت حاکم در ایران یعنی فارس میباشد. تفکر حاکم بر آنان و هدفی که تعقیب می کنند حفظ ابدی حاکمیت بی چون و چرای فارس، و برنامه های آنان عبارت از فارسیزاسیون و یکدست کردن کل ایران از نظر انتیکی و نابودی قدم به قدم و محو هویت ملت های غیر فارس میباشد. تفکری که بر آنان حاکم است در تهران و با صرف میلیاردها دلار در طول 100 سال گذشته شکل گرفته و نهادی گشته است. ایدئولوژی حاکم بر آنها که توسط استعمارگران اروپایی خلق و به ایران صادر گردیده است، عبارت از ؛ پان آریانیسم؛ و برتری زبان و نژاد فارسی بر سایر ملتها میباشد. فرهنگ حاکم در درون این تشکلهای به اصطلاح سراسری همان فرهنگ شوونیستی حاکم بر دولت و حکومت ایران به مرکزیت تهران میباشد. رهبریت اینگونه تشکلهای به دنیا از عینک تهران نگاه میکنند و وجود آذربایجان به مرکزیت تبریز، کردستان به مرکزیت مهاباد، تورکمنصحر به مرکزیت گنبد، بلوچستان به مرکزیت زاهدان و خوزستان(عربستان) به مرکزیت الاهواز را انکار می کنند. حتی تشکیلات حقوق بشر ایران در کشورهای اروپایی کلمه ای در رابطه با وجود ملت های غیر فارس در ایران نژده بودند. وقتی به مراکز حقوق بشر در اروپا بعنوان نماینده ملت غیرفارس ایران مراجعه می شد، آنان از وجود مثلاً 32 میلیون آذربایجانی در ایران تعجب و اظهار بی اطلاعی می کردند! بنا براین کلیه اعضای غیرفارس اینگونه تشکلهای بتدریج تحت تأثیر فرهنگ و سیستم آموزشی و تربیتی حاکم بر آنها هویت خود را از دست داده تسلیم این فرهنگ استعماری می شوند. اینگونه انسانهای هویت باخته به لحاظ شخصیتی تا آنجا سقوط می کنند که بیشتر از خود فارسیها پان فارسیست می شوند و خوش خدمتی نفرت انگیز را تا آنجا می رسانند که همچون تقی ارانی فرمان نابودی زبان مادر خود را صادر می کنند. اینگونه افراد غرور ملی خود را از دست داده به صف دشمنان ملت خود می پیوندند. ملت حاکم بر ایران در تمام طول تاریخ برنامه نابودی ملت های غیر فارس را بدست اینگونه افراد پیش برده و تا حدود زیادی نیز موفق شده اند. مثلاً شوونیسم فارس را که در اروپا تنوریزه شده بود بدست تقی زاده

ها، جلیل محمدقلی زاده ها، کاظم زاده ها، محمود افشارها، احمد کسروی ها در ایران حاکم کرده اند که همگی تورک بوده تیشه به ریشه ملت خود و زبان مادرشان زده اند. امروز پس از گذشت نزدیک به صدسال، از یک سو بخش قابل توجهی از جمعیت ملت‌های غیر فارس به این بیماری خودآزاری و سادیسم ملی آلوده شده اند. ما ملت‌های غیر فارس، اکنون هرروز در اطراف خود به افرادی از ملت خودمان برخورد می کنیم که به درجات مختلفی به این بیماری مبتلا میباشند، بویژه بین اعضای تشکلهای به اصطلاح سراسری. از سوی دیگر اکثریت جمعیت فارس را به بیماری شوونیزم مزمن و توهمات خودبرتربینی دچار نموده است.

البته در بین ملت‌های غیر فارس علیرغم همه فشارها، جنبشهای هویت خواهانه و استقلال طلبانه هرگز خاموش نشده و پیوسته در شرایط مساعد تاریخی سربلند کرده و خواهد کرد. اکنون بویژه پس از فروپاشی شوروی سابق و شرائط بسیار مساعد جهانی برای جنبشهای ملی، در بین ملت‌های غیر فارس ایران نیز نهضت ملی در اشکال مختلف فرهنگی-سیاسی آغاز گردیده است. روشنفکران ملت ما نیز در داخل و خارج به درجات مختلفی در تکاپو می باشند تا از این فرصت تاریخی در جهت نجات ملت خود از خطر نابودی که امروز با آن روبروست بهره برداری نمایند. بنابراین بر فرد فرد ما وظیفه ای تاریخی و اجتناب ناپذیر است تا تفکرات و تجارب خود را در این رابطه با ملتمان در میان بگذاریم تا راهی درستتر و موفق تر در پیش گرفته شود. براساس این وظیفه ملی است که بنده نیز تفکرات و تلاشهای ذهنی خودم را با روشنفکران ملت در میان می گذارم.

بنظر من اولین وظیفه ملی ما اشاعه و تبلیغ تفکر استقلال و مبارزه علیه هرگونه تفکر و فرهنگ وابستگی میباشد. برای پیش برد این امرمی توانیم از تاریخ و فرهنگ غنی ملی خود بمتابیه چشمه لایزال بهره گیریم. آثارفنا ناپذیر شاعر ملی و اندیشمند کبیر تاریخ جدید ملت ما؛ ماغتیم قولی فراغی؛ را بمتابیه نیروی حیاتبخش تفکر و فرهنگ استقلال طلبانه، باید اساس حرکت ملی خود قرار دهیم. این بیت معروف وی امروز نیز همانند قرن هیجدهم، شعار ملی ماست:

تورکمن لر باغلاسا بیر یره بیلی ،
قورودار قولزومی دریای نیلی.

تکه، یموت، گوکلنگ، یازیر، آل ایلی
بیر دؤولته قوللوق اتسک باشیمیز.

روشنفکران ملت ما همانند ملت‌های موفق و سربلند دنیا قبل از هرچیز باید اعتماد به نفس داشته قادرشوند تامسئله موجودیت و ادامه حیات ملت خود را بالاتر از چیزی بدانند و اعتقادات و ایدئولوژی خود را در خدمت این امر خطیر و مقدس قرار دهند. باید بتوانند از هر نیرو و هر ایدئولوژی که موجودیت ملی آنرا زیر علامت سنوال می برد نفرت داشته باشند. سرزمینی را که در آن زندگی میکند، اگر هویت ملی او را به رسمیت می شناسد به چشم وطن خود بنگرند و هر وطنی را که موجودیت ملی ویرا انکار و تهدید میکند زندان خود بدانند. ضمن احترام به ملت‌های دیگر منافع ملی خود را بر هر چیزی مقدم بدانند. در برقراری روابط گوناگون با دیگران و وارد شدن در معادلات مختلف در داخل و خارج، قبل از هرچیز منافع ملی خود را در نظر بگیرند. باید بتوانند از دریچه ملت خود به دنیا نگاه کنند نه به ملت خود از پشت عینکی که دیگران بر چشمش نهاده اند. باید بدانند که ملت ما با داشتن بیش از پنجاه سال تاریخ مستند، یکی از قدیمی ترین و متمدن ترین اقوام و ملل جهان است. اینرا علاوه بر اظهارات سیاحان و محققین دیگر ملت‌ها که در بالابدان اشاره گردید، امروزه نیز از خصائل انسانی و منشهای دمکراتیک جبلی و طبیعی ملتمان چون: برخورد مسامحه آمیز و خارج از تعصب به همه ادیان و ایدئولوژیها، احترام به حقوق زنان، مهمان نوازی و انساندوستی، برخورد صادقانه و احترام آمیز به دیگر ملت‌ها، پرهیز از بکاربردن سخنان تحقیرآمیز در باره دیگران، توانایی طبیعی در برقراری قانون و روابط دمکراتیک در درون جامعه خود، و دیگر معیارهای شناخته شده فرهنگ بشری میتوان دید. ما موظفیم هویت ملی و کیان خود و در رأس آن نیز زبان غنی و زیبای ملی مانرا که ضامن بقاء ملت ماست حفظ کنیم و ارتقاء دهیم.

پیشبرد این وظیفه خطیرملی، مقدس و گریزناپذیر بدون ایجاد تشکلهای ملی و مستقل امکان ناپذیر میباشد. اینگونه تشکلهای باید توسط کسانی بنیانگذاری و رهبری گردد که مسلح به تفکر ملی و فرهنگ استقلال طلبانه باشند. تنها راه نجات ملی ما اینست. زیرا یک تشکل ملی و مستقل قادر خواهد بود:

اولاً: ملت ما را با دلسوزی و احساس مسئولیتی تمام رهبری کرده از هرگونه چپ روی، زیاده روی و حرکات ماجراجویانه چنانکه در گذشته نزدیکی شاهد آن بودیم عواقب فاجعه باری بیار آورد، بازخواهد داشت. با شناختی که از تواناییهای ملت خود دارد، بقول معروف پارا از گلیم خود خارج نخواهد کرد.

ثانیاً: قادر خواهد شد که مسائل ملت خود را در مراجع بین المللی طرح کرده با دولت‌های بزرگ و قدرتمند که در تعیین سرنوشت جهان دخالت مستقیم دارند بنام ملت خود وارد روابط گوناگون شود. امروزه شاهدیم که با اثبات حقانیت دعوی ملی خود در سطح بین المللی و کسب حمایت سازمان‌های بین المللی و قدرت‌های بزرگ و دموکراتیک جهان میتوان غدارترین دیکتاتورهای راسیست را از اریکه قدرت بزیر کشید. زیرا امروزه هیچ کشوری نمیتواند بصورت زندان ملت‌های تحت ستم ساکن آن بماند. در این زندانها توسط قدرت‌های بزرگ و مراجع بین المللی گشوده می شود. همانگونه که در بالا اشاره کردیم، دیگر آن زمان نزدیک می شود که بقول ماغتیم قولی "آخری دنگ بولار پیل پشه جنگی". اما آنان برای حمایت از ملت تحت ستم باید مخاطب مورد پذیرشی داشته باشند که این مخاطب در بهترین شکلش یک حزب ملی مورد حمایت مردمش می باشد. از سوی دیگر این امر جهت حرکات آزادانه تر و جسورانه تر نیروهای ملی در داخل ایران کنونی شرایط مساعدتری ایجاد خواهد کرد.

ثالثاً: قادر خواهد شد تا حمایت نیروهای دموکرات و عدالت خواه ملت حاکم را نیز بدست آورد. زیرا آنان نیز برای کمک به ملت تحت ستم مخاطب مطمئنی لازم دارند. مثلاً در آستانه جنگ اول گنبد نمایندگان آیت الله طالقانی جهت کمک به ملت تورکمن در جلوگیری از جنگ ناخواسته، چون مخاطب مطمئنی پیدا نکردند از آمدن به تورکمنصحر خودداری کردند. زیرا آنان نمی خواستند در رابطه با مسائل خلق تورکمن با سازمان فدائیان، آنها با ادعای دارا بودن ایدئولوژی که مناسبتی با فرهنگ حاکمیت و همچنین ملت تورکمن نداشت، وارد مذاکره شوند.

خواهران و برادران عزیز! با توجه به موارد و ضرورت‌هایی که در بالا آمد، و طبعاً ضرورت‌های مهمتر دیگری که به ذهن بنده نرسیده است، امروز مبرمترین و تأخیرناپذیرترین وظیفه هر روشنفکر با هویت تورکمن چه در داخل ایران و چه در خارج آن کوشش مسنولانه و فداکارانه برای ایجاد یک تشکیلات ملی، مستقل و دموکراتیک ملت تورکمن میباشد. اگر ما در نظر بگیریم که دشمنان ملی ما که عزم را جزم کرده اند تا با صرف هزینه های نجومی و بهره گیری از تجربه کلیه حکومت‌های نژادپرست دنیا به حیات ما بعنوان یک ملت خاتمه دهند، بسیار مکار و پر تجربه میباشند، حساسیت مسئله بازهم برجسته تر خواهد شد. آنان هم اکنون از طریق عوامل ظاهر فریب خود به تفرقه افکنی و ترور معنوی شخصیت‌های ملی و صاحبان تجربه مشغولند. آنان در هر محفلی که بنا به ضرورت‌های فوق الذکر گردآمده اند نفوذ کرده از یک سو با راه انداختن بحث‌های انحرافی روشنفکران ما را از توجه به فاجعه ملی در شرف تکوین باز میدارند، از سوی دیگر با راه انداختن شانتاژها و باندبازیه‌ها پراکندن تخم عدم اعتمادها مشغولند. این پدیده بویژه در میان برادران تورک آذربایجانی مان بسیار محسوس تر و چشمگیرتر میباشد. علاوه براین، آنان تشکلهای مختلف و سایتهای انترنتی آنلاینی که توسط افراد هویت باخته که دارای تفکر و فرهنگ وابستگی و بیگانه پرستی میباشند راه می اندازند. اما علیرغم همه این مشکلات، خوشبختانه شرایط جهانی امروز برای ملت‌های تحت ستم دنیا بسیار مساعد و پر از فرصت‌های طلایی میباشد. اما باید فراموش نکنیم که ملت‌هایی قادرند که از این فرصتها بهره گیرند که به خود آیند و در این راه کوشش کنند. بقول معروف " چون نگرید طفل ننوشد لبین " و یا به عبارت دیگر، بدون خواستن توانستی در بین نخواهد.

لازم دانستم در زیر بخشهایی از اعلامیه جهانی حقوق بشر که جنبه ی ارشادی دارد، و نیز میثاق‌های بین المللی که اجرای مفاد آن از سوی کلیه امضاء کنندگان از جمله ایران الزامی میباشد، برای جلب توجه و خطاب وجدان انسان‌های شرافتمند و دموکرات بیاوریم:

اعلامیه جهانی حقوق بشر

(10.12.1948)

مقدمه: از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه ی اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می دهد.

از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان واداشته و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده، آزاد و از ترس و فقر، فارغ باشند به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است.

از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد...

مجمع عمومی این اعلامیه ی جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ی ملل، اعلام میکند تا جمیع افراد و همه ی ارکان اجتماع، این اعلامیه را دائماً در مد نظر داشته باشند و مجاهدت کنند که به وسیله تعلیم و تربیت، احترام این حقوق و آزادیها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی، شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آنها چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهای که در قلمرو آنها میباشند تأمین گردد.

ماده 1: تمام افراد بشر آزاد بدنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق باهم برابرند. همه دارای عقل و وجدن میباشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

ماده 2: هرکس میتواند بدون هیچگونه تمایز، مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده ی دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادیهایی که در اعلامیه ی حاضر ذکر شده است، بهره مند گردد....

میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی

(16.12.1966)

بخش یک

ماده 1

1- کلیه ملل دارای حقوق خودمختاری هستند. بموجب حق مزبور، ملل وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین میکنند.

2- کلیه ملل میتوانند برای نیل به هدفهای خود در منابع و ثروتهای طبیعی خود بدون اخلال به الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین المللی مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین الملل آزادانه هرگونه تصرفی بنمایند. در هیچ مورد نمیتوان ملتی را از وسائل معاش خود محروم کرد.

3- کشورهای طرف این میثاق، از جمله کشورهای مسنول اداره ی سرزمینهای غیر خودمختار و تحت قیمومت مکلفند تحقق حق خودمختاری ملل را تسهیل و احترام این حق را طبق مقررات منشور ملل متحد رعایت کنند.

بخش دوم

ماده 2

1- کشورهای طرف این میثاق متعهد میشوند که حقوق شناخته شده در این میثاق را در باره کلیه افراد مقیم در قلمرو و تابع حاکمیتشان بدون هیچگونه تمایزی از قبیل نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب و عقیده ی سیاسی یا عقیده ی دیگر- اصل و منشأ ملی یا اجتماعی- ثروت- نسبت یا سایر وضعیتها محترم شمرده و تضمین بکنند.

ماده 27

در کشورهایی که اقلیتهای نژادی - مذهبی یا زبانی وجود دارند اشخاص متعلق به اقلیتهای مزبور را نمی توان از این حق محروم نمود که مجتمعاً با سایر افراد گروه خودشان از فرهنگ خاص خود متمتع شوند و بدین خود متدین بوده و برطبق آن عمل کنند یا زبان خود را استعمال نمایند.

ماده 47

هیچیک از مقررات این میثاق نباید بنحوی تفسیر شود که به حق ذاتی کلیه ملل به تمتع و استفاده ی کامل و آزادانه ی آنان از منابع و ثروتهای طبیعی خودشان لطمه ای وارد آورد.

میثاق بین المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی

(16.12.1966)

بخش یک

ماده 1

1- کلیه ملل دارای حق خودمختاری هستند. بموجب حق مزبور ملل وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین میکنند.

2- کلیه ملل میتوانند برای نیل به هدفهای خود در منابع و ثروتهای طبیعی خود بدون اخلاص و الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین المللی مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین الملل آزادانه هرگونه تصرفی بنمایند. در هیچ مورد نمیتوان ملتی را از وسائل معاش خود محروم کرد.

3- کشورهای طرف این میثاق از جمله کشورهای مسنول اداره ی سرزمینهای غیر خودمختار و تحت قیمومت مکلفند تحقق حق خودمختاری ملل را تسهیل و احترام این حق را طبق مقررات منشور ملل متحد رعایت کنند.

اسناد مربوط به پیکار با تبعیض

1- معاهده بین المللی رفع هرنوع تبعیض نژادی (1965) که در چهارم ژانویه 1969 به اجرا گذاشته شد:

(Nations Unies, Recueil des traites, Vol. 660, p. 195)

2- معاهده بین المللی منع و مجازات جنایت آپارتاید (1973) که در 18 ژوئیه 1976 به اجرا گذاشته شد:

(AG 3068, Doc. UN A / 9030)

از آنجائیکه براساس اسناد و مدارک انکارناپذیر تاریخی و مورد قبول مراجع بین المللی، تورکمنستان به لحاظ تاریخی تا دیروز سرزمینی مستقل و یک پارچه بوده و جهت تحقق تقسیم قطعی آن و سرکوب آخرین مقاومت و اعتراضات ملتمان به این عمل جنایتکارانه و غیر قانونی 44 سال زمان لازم بوده است (1881-1925)، میتوان دعوی ملی مان را از طریق یک تشکیلات مورد تأیید ملتمان در سازمان ملل متحد و دیگر مراجع بین المللی از طریق قانونی طرح کرد.

ب. گری dangatar@web.de

برلین - 2003